



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عدم انظلام

ستم ناپذیری

مصطفی دلشاد تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عدم انظلام - ستم ناپذیری

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

مجهول ( بی جا ، بی نا )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	عدم انضام - ستم ناپذیری
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۱۵	مقابله ستم و ستمگران
۲۴	توجیه انضام
۳۲	خروج بر زمامداران خودسر و قیام علیه ستم
۴۳	ریشه ستم پذیری
۵۸	پاورقی
۷۰	درباره مرکز

نوع: مقاله

پدیدآور: دلشاد تهرانی، مصطفی ۱۳۳۴-

عنوان و شرح مسئولیت: عدم انظلام- ستم ناپذیری [منبع الکترونیکی] / مصطفی دلشاد تهرانی

توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۱۶ بایگانی: ۱۴۶.۴KB)

موضوع: حلف الفضول (پیمان)

محمد (ص)، پیامبر اسلام

### مقدمه

«انه لا- تظلمون ولا- تظلمون» (بقره ۲۷۹). نه ستم می کنید و نه ستم می پذیرید. «انظلام» یعنی تن به ظلم دادن، زیر بار ستم رفتن، که هرگز رسول خدا (ص) و اوصیای او و پیروان حقیقیشان تن به ظلم نداده اند. این امر را به روشنی در سراسر حیات نورانی رسول اکرم (ص) و اوصیای گرامیش مشاهده می کنیم. نه تنها پس از بعثت، بلکه پیش از بعثت نیز؛ آن حضرت هرگز زیر بار ستمی نرفت و تلاش کرد با روحیه «انظلام» در جامعه برخورد کند و از مظلوم دفاع نماید و حق مظلوم را بستاند تا زمینه ظلم پذیری رفع شود. نمونه برجسته این دوران واقعه مشهور «حلف الفضول» است. مورخان ذکر کرده اند که حضرت بیست سال بیشتر از عمرش نمی گذشت. [۱]، یعنی بیست سال پیش از بعثت، در یک حرکت ضد ظلم، حرکتی که منجر می شد به شکستن جو انظلام، شرکت کرد، گرفته اند مردی از «بنی زبید» در ماه ذی القعدة وارد مکه شد و کالایی داشت، «عاص بن وائل سهمی» آن کالا را خرید ولی از پرداخت بهای آن خودداری کرد؛ کار به مشاجره کشید و مرد زبیدی توان آنکه حق خود را بگیرد نداشت، ناچار بالای کوه «ابوقیس» رفت و تظلم نمود و آزادگان قریش را به دفاع از مظلوم و جلوگیری از انظلام فراخوان و چنین گفت: یا للرجال لمظلوم بضاعته بطن مکه نائی الحئی و التفران الحرام لمن تمت حرامته ولا حرام لثوبی

لابس الغدر [۲]. ای مردان (قریش) به دادستمدیده ای که کالایش را در مکه به ستم گرفته اند و دور از طایفه و کسان خویش است برسید. حرمت، خاص کسی است که حرمت نگه دارد و کسی که جامه خیانت پوشیده حرمت ندارد. پس «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» و «بنی زهره بن کلاب» و «بنی تیم بن مره» و «بنی حارث بن فهر» در خانه «عبدالله بن جدعان تیمی» جمع شدند و پیمان بستند که هر ستمدیده ای را یاری کنند و در گرفتن حق مظلوم همداستان باشند و اجازه ندهند که در مکه بر احدی ستم رود. [۳] گفته اند نخستین کسی که در این کار پیشقدم شد «زبیر بن عبدالمطلب» بود [۴] و خود وی در این باره گفته است: حلفت لنقعدن حلفا علينا و ان کنا جميعاً اهل دارنسمیه الفضول اذا عقدنا بعزبه الغریب لدی الجوارو يعلم من حوالی البیت انا اباه الضیم نهجر کل عار [۵]. سوگند یاد کردم که پیمانی دربارہ خودمان ببندیم، هر چند که ما جملگی اهل خانه هستیم. و چون پیمان بستیم، آن را «فضول» نام نهادیم، تا بیگانه هنگام پناه جستن (در سایه آن عزت یابد و آنان در اطراف خانه هستند بدانند که ما تن به ستم نمی دهیم و از هرگونه ننگی دوری می کنیم. از رسول خدا (ص) روایت شده است که پس از مهاجرت به مدینه فرمود: «لقد شهدت حلفاً فی دار عبدالله بن جدعان لو دعیت الی مثله لا جبت و ما زاده الاسلام الا تشدیداً». [۶]. در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتیم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت کنند اجابت می کنم

و اسلام جز استحکام چیزی به آن نیفزوده است. به تعبیر پیامبر، اسلام تنها این پیمان ضد ستم و محکمر کرده است. این جهتگیری اسلام و سیره نبوی است. «حلف الفضول» حرکتی بود در جهت شکستن «انظلام»، و به قدری محکم و پا بر جا بود که نسلهای آینده نیز خود را موظف می دیدند به آن وفادار باشند و محترمش شمارند؛ چنانکه در دوران فرمانداری ولید بن عتبه بن اُبی سفیان، برادر زاده معاویه که از طرف او والی مدینه بود، حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بر سر مالی با وی اختلاف پیدا کرد و او راه زورگویی را در پیش گرفت؛ البته اوضاع مناسب یک قیام همگانی نبود، لذا حضرت به همین «حلف الفضول» که هنوز در خاطره ها بود متوسل شد تا جو «انظلام» را بشکند، و مردم را به حقوق خودشان آشنا کند و به آنان بیاموزد که در هیچ اوضاعی نباید تن به ستم دهند. از همین رو حسین بن علی، خطاب به ولید بن عتبه چنین گفت: «احلف بالله لتنصفتنی من حقی او لا آخذن سیفی ثم لا قومن فی مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله - ثم لا دعون بحلف الفضول». به خدا سوگند که باید از در انصاف در آیی و گرنه شمشیر خود را بر گرفته و در مسجد رسول خدا ایستاده و (قریش را) به حلف الفضول دعوت کنم. عبدالله بن زبیر که در آن صحنه حاضر بود گفت: به خدا سوگند که (حسین بن علی) به حلف الفضول بخواند، شمشیر خود بگیرم و همراه او برخیزم تا حق خویش پستاند یا همگی جان بر سر این کار نهمیم. چون ماجرا به گوش



مسور بن خزمه بن نوفل زهری رسید، او نیز همین سخن را گفت. عبدالرحمان بن عثمان بن عبیدالله تیمی نیز چون خبر یافت همان گفت. این سخنان به ولید رسید و از سر ناچاری از زور گویی خویش دست کشید و از در انصاف درآمد و حق حسین را پرداخت. [۷]. مشاهده می کنیم که حسین (ع) با این سخن که اگر بر من اجحاف کنی دست به قبضه شمشیر می برم و در مسجد رسول خدا می ایستم و مردم را به آن پیمانی دعوت می کنم که پدرانشان و نیاکانشان بنیانگذاران آن بوده اند، فضای انظلام را می شکنند، وحشت فرماندار مدینه را می گیرد و به ناچار دست از اجحاف می کشد. روشن است که حرکت ضد ظلم و ضد انظلامی که رسول خدا (ص) به شرکت در آن افتخار می کرد، سالیان دراز پس از عقد پیمان چگونه نقش اجتماعی - سیاسی خود را نشان می دهد و روح آزادی و ستم ناپذیری را جان می بخشد. عدم انظلام، اصلی بود که اسلام و سیره نبوی محکمترش ساخت و اسوه نیکوی اسلام، در دوران بعثت و قیام خویش هرگز تن به ظلم نداد، نه ستم کرد و نه ستم پذیرفت که این تربیت الهی و قرآنی است: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» «جمله»، «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»، گرچه در مورد ربا خواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع و پرمایه اسلامی است که می گوید به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری پرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز اجتناب ورزند. اصولاً اگر ستمکش نباشد ستمگر کمتر پیدا می شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند،

کسی نمی تواند به آنها ستم کند. باید پس از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن، به مظلوم بگوییم تن به ستم مده!» [۸] ستم پذیر است که ستمگر پرور است و انسانهایی که پذیرای ولایت جور می شوند، به جائر میدان رشد و سلطه می دهند، چنانکه از نبی اکرم (ص) نقل شده است: «کما تکونون یولی (اویومر) علیکم» [۹]. هرگونه که باشید بر شما حکومت و سرپرستی می شود. و این قرآن کریم است که به منظور شکستن فضای ستم پذیری، توصیه به «هجرت» و نماندن در جامعه ای می کند که توان اصلاحش نیست. تأکید تربیت قرآنی بر آن است که اگر قادر به اصلاح بودید، فضای عفن ظلم را دگرگون سازید و اگر جای دگرگونی نبود، تعفن ستم را به جان نخرید و بندهای تعلق را بگسلید و خود را از مناسبات ظالمانه وارheid. یک از موارد «هجرت» همین است: برای پرهیز از انظلام، نه اینکه زیر بار ستم ماند و توحیه گر مناسبات ظالمانه بود که کاری نمی شود کرد، می گوید: نایست، نمان، بکن و برو! «و الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنه ولاجر الاخره اکبر لو کانوا یعلمون.» [۱۰]. و آنها که مورد ستم واقع شدند، سپس برای خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می دهیم و پاداش آخرت اگر بدانند از آنهام بزرگتر است. خداوند تشویق و ترغیب به بریدن از انظلام می کند. آنان را که می بینند اگر بمانند باید تن به ستم دهند، توصیه به رفتن می کند و عاقبت نیکویی بر ایشان تصویر می نماید. و در مقابل، آنان که می مانند و پذیرای ستم می شوند را مورد مؤاخذه قرار می دهد؛ از آنها با

بیانی تند و سراسر شماتت سخن می گوید: «ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم؟ قالوا: کنا مستضعفین فی الارض. قالوا: الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم وساءت مصیراً. الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حیلہ ولا یهدون سبیلاً. فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفواً، غفوراً. و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغماً کثیراً وسعه و من یرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفوراً رحیماً.» [۱۱]. کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار و استضعاف بودیم؛ آنها (فرشتگان) گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ پس آنها (عذری نداشتند و) جایگاه هشان دوزخ است و بد بازشتنگاهی است مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی (که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند) که نه چاره ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می یابند. آنها را ممکن است خدا مورد عفو قرار دهد و خداوند عفو کننده و آمرزنده است و کسی که در راه خدا هجرت کند، نقاط امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابند، و کسی که از خانه اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود سپس مرگش فرا رسد، پاداش او برخداست و خداوند آمرزنده و مهربان است. خداوند برای آنکه انسانیت انسان، شرافت و کرامت بنی آدم و ایمان مؤمن زیر چکمه های

انظلام لگدمان نگرده، امر به «هجرت» می کند: «حق و آزادی همیشه در زیر سقفهای کوتاه و در پس درهای بسته و حصارهای تسخیرناپذیر، خفقان گرفته اند و مرده اند! همیشه! در اینجا گویی خداوند به انسانی که در دلش آتش ایمانی و بر شانه هایش سنگینی رسالتی را احساس می کند فرمان می دهد که: عزم خدا کرده ای، خانه ات را رها کن! بگریز!» «توان مرد به سختی که من اینجا زادم» خانه ات، خانواده ات، شهرت و قومت آنجاست که آزادیت آنجاست، ایمانت آنجاست؛ در آنجا که ستم می شود و حقیقت به اسارت می افتد ممان که «برو بحر فراخ است و آدمی بسیار.» آنان که به خاطر حفظ سروسامان و جان و مال خویش تسلیم می شوند و می مانند، به خود ستم کرده اند و از آنچه برای حفظ و کسب آن، آزادی و ایمان خویش را فروخته اند محروم خواهند گشت و بر عکس آنان که در راه خدا از هر چه دارند می گذرند و هجرت می کنند بیش از آنچه با هجرت از دست داده اند، در هجرت به دست خواهند آورد.» پیامبر، چنین کرد؛ همه علاقه ها را برید تا به انظلام تن ندهد، نه آنکه از اعدا گریخت. پس از ۱۳ سال تلاش بی وقفه و مبارزه بی امان در جهت گسترش اندیشه توحید و تحول انسان از ظلمات به سوی نور، دیگر مکه را یارای تحمل آنان نبود و جای رشد اسلام در آن به مرز خود رسیده بود؛ پیامبر برای به دست آوردن اوضاع مساعد و امکانات تازه در مبارزه علیه محیط سیاسی و اجتماعی ظالمانه شهر خویش، و به عبارت دیگر، ترک جامعه خود برای بازگشت پیرومندان به آن، هجرت کرد. [۱۲]. عقده

قومیت مسلم گشود از وطن آقای ما هجرت نمود پس چرا از مسکن آبا گریخت تو گمان داری که از اعدا گریخت قصه گویان حق زما پوشیده اند معنی هجرت غلط فهمیده اند هجرت آیین حیات مسلم است این ز اسباب ثبات مسلم است معنی او از تنک آبی رم است ترک شبیم بهر تسخیریم استبگذر از گل گلستان مقصود تست این زیان پیرایه بند سود تست مهر را آزاده رفتن آبروست عرصه آفاق زیر پای اوستهمچون جو سرمایه از باران مخواه بیکران شو در جهان پایان مخواه بود بحر تلخ رویک ساده دشت ساحلی ورزید و از شرم آب گشتبایدت آهنگ تسخیر همه تا تو می باشی فراگیر همه [۱۳]. در این راستاست که قرآن کریم «هجرت» را وسیله نیک زیستن این جهانی و اجر بزرگ آن جهانی معرفی می کند و عامل آزادی و آسایشش می داند، و پیامبر برای حاکمیت بخشیدن اسلام و خارج ساختن سرنوشت مظلومان تاریخ و شکسن حصارهای انظلام باید مکه را ترک می کرد: «اکنون مکه سرزمین اجداد و اقوام و خاطرات پیغمبر، در چنگ قریش است و سیزده سال مبارزه مداوم در حصارهای استوار و سقف کوتاه و سنگین شهر روزنه ای به بیرون نگشاده است. یا باید ماند و مرد و یا باید برای نجات ایمان و آزادی و انجام رسالت بزرگ خدایی و جهانی به هجرت پرداخت. به گفته ژرژ گئورگیو: «قبیله و خانواده تنها درختی است که در صحرا می روید (شجره) و هیچ فردی جز در پناه آن نمی تواند زندگی کند و محمد یا هجرت خویش شجره ای را که از خون و گوشت خانواده اش پرورده شده بود برای پروردگارش قطع کرد.» محمد باید مکه را ترک گوید،

به کجا؟ «هر جا که اینجا نیست» هر جا که جایگاهی برای آزاد زیستن و پایگاهی برای جهاد هست و پیغمبر از پیش، یثرب را برای چنین کاری آماده کرده بود.» [۱۴]. بنابراین آنجا که قدرت مقابله نیست، توان مبارزه رویاروی وجود ندارد، مرداب انظلام در انتظار فرو بردن شرافت، آزادی و ایمان است، تن به ظلم نباید سپرد، باید رفت: ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم موج ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می روم گر نروم نیستم [۱۵]. و آن گاه که حصارهای انظلام را شکستید و توان مبارزه با ظلم را یافتید، مبارزه کنید، ستم و ستم پذیری را دفن کنید. خداوند اذن مبارزه می دهد: «اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر، الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز.» [۱۶]. به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، زیرا مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنهاست. همانها که به ناحق از خانه و کاشانه خود (بدون هیچ دلیلی) اخراج شدند، جز اینکه می گفتند پروردگار ما «الله» است؛ و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آیینش

دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. خداوند به آنان که مورد ظلم واقع شده اند، اجازه مبارزه داده و این اجازه را با وعده نصرت خویش تحکیم نموده است، و این واقعیت را گوشزد کرده است که اگر اهل توحید تن به ستم بسپارند و نظاره گر ظلم و ظالم باشند، همه پایگاههایی که نام خدا در آن برده می شود نابود می گردد. بدین ترتیب برای اینکه انسان در گنداب انظلام نیوسد و برای آنکه پیاموزد تن به ظلم ندهد، می فرماید: یا باید هجرت کند تا شرافت و ایمان و آزادی و عزت خویش را حفظ کند و با دست یابی به پایگاهی جدید، مبارزه را تداوم بخشد، و یا بماند و استقامت ورزد و مبارزه کند؛ جز آنان که هیچ راهی برایشان نیست. خداوند قوی و عزیز است و اهل ایمان به اتکای او با قوت و عزت. اسلام دین قوت است، نه انظلام.

### مقابله ستم و ستمگران

در اینجا پرسشی مطرح است و آن اینکه موضع انسان مقابل ظلم و قدرت طغیانگر و ستم پیشه چه باید باشد؟ آیا تسلیم شود، تمکین کند و ستم را بپذیرد؟ یا نه، مقاومت نماید، قیام کند و ستم را نپذیرد؟ آیا چنانکه برخی گمان کرده اند حاکمیت ستم و ستمگران از باب قضا و قدر الهی است و خواست اوست و لازمه رضا به تقدیر الهی رضایت به ظلم و تمکین به ظالم است، یا خیر؟ پاسخ عقل و شرع در این باره روشن است. نه عقل اجازه ستم پذیری می دهد و نه شرع. [۱۷] خداوند هرگز به ظلم راضی و خواهان ستمی نیست: «و ما الله یزید ظلماً للعباد.» [۱۸]. و خداوند

ظلم و ستمی بر بندگان نمی خواهد. و هرگز امر به سوء و فحشاء نمی کند: «قل ان الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون على الله ما لا تعلمون.» [۱۹]. بگو: مسلماً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا می بندید؟ بلکه به عدالت می خواند و دستور می دهد: «ان الله يامر بالعدل.» [۲۰]. بیقین خدا به عدل فرمان می دهد. به قیام به عدالت و قسط امر می کند: «كونوا قوامين بالقسط.» [۲۱]. برپا دارندگان پیوسته عدالت باشید. خداوند جز داد نمی کند و اگر ستمی هست از او نیست، از انسان است و باید آن را برهم زد: «ان الله لا يظلم الناس شيئاً ولكن الناس انفسهم يظلمون.» [۲۲]. بی گمان خداوند هیچ ستمی به آدمیان نمی کند و لکن آدمیان خودشان ستم می کنند. بنابراین، «دین» - و نه آنچه نامی از دین دارد و در حقیقت افیون توده هاست - به عصیان علیه ستم و همه ستمگران و آنان که اسارت توده ها را می طلبند، می خواند: - اشراف زالو صفتی که جز با مکیدن شیره جان محرومان پروار نمی شوند و برقرار نمی مانند. - زورمندانی که قدرت خویش از ناتوانی مردمان می گیرند و نان خود در انظلام آنان می جویند. - مزورانی که با ادعای دینداری و با تحریف قضا و رضای الهی بندهای بردگی زر و زور را استوار می کنند. خداوند به وسیله حجت باطنی و حجت ظاهری، [۲۳] راه را روشن کرده است و جای توجیه برای تن دادن به ستم نگذاشته است. البته ستمگران، در لوای تعظیم شعائر دینی و انجام مراسم مذهبی به قلب حقایق و محو عدالت کمر می بندند و در پوشش مذهب، هویت مذهبی انسانهای تحت ستم را مسخ می کنند و با به استضعاف کشیدن آنها زمینه انظلام را



آماده می سازند، تا هرگونه که خواستند در همه چیز آنان تصرف کنند. اما به همه اینها؛ ۷۷ چه عذری برای پذیرفتن ستم و فرمانبری ستمگران و پیروی فاسقان هست، که خداوند به حکم الهامات فطری و با وجود نمونه های عینی راه توجیه و گریز را بسته است و در منطق دین، تمکین به جهل و جور مردود است. قرآن کریم در مقام مذمت و طرد آنان که تن به ستم می دهند و پیرو ستمگران و بدکاران می شوند در مواضع گوناگون روشنگری کرده است. در سوره سبأ صحنه ای از قیامت را چنین تصویر می کند: اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) بازداشت شده اند (از وضع آنها تعجب می کنی) در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد. مستضعفان به مستکبران می گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم! (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ می دهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آن را به خوبی دریافتید) بلکه شما خود مجرم بودید! مستضعفان به مستکبران می گویند و سوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و شریکهای برای او قرار دهیم. آنها هنگامی که عذاب (الهی) را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر در گردن کافران می نهیم. آیا جز آنچه عمل می کردند به آنها جزا داده می شود؟ [۲۴]. در این آیات موضعگیری دو گروه ستمگر (مستضعفان و مستکبران) در رویارویی با هم مشخص شده است. ستم پیشه و ستم پذیر هر

دو مجرمند و هر دو با عنوان ظالم در عذاب. و آن گاه که مستضعفان جرم ستم پیشگی خود را به گردن مستکبران می اندازند، آنها پاسخ می دهند که با وجود حجتهای روشن و پس از آمدن هدایت چه جای گریز از مسؤولیت که شما خود مجرم بودید. و حقیقت همین است آن که ستم می کند مجرم است و آن ستم می پذیرد نیز. مستضعفان چشم و گوش بسته دنباله رو آنهایی بوده اند که راه کبر و غرور طی کرده و به سلطه جویی پرداخته بودند. آنها به سبب زبونی خویش، تن به ستم داده و در آن موقعیت در صدد تبرئه خویش بر می آیند و به ستمگران و پیشوایان گمراهی می گویند اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم و منظورشان این است که شما ما را مجبور و وادار به کفر کردید و بین ما و ایمان حائل شدید، اما هیچ توجیهی از آنان پذیرفته نیست. آنها از حجت درونی و بیرونی برخوردار بودند و با وجود عقل و اراده به کفر و الحاد روی آوردند و تن به جرم سپردند. هر دو گروه مجرمند و گرفتار عملکرد خویش که از پیش فراهم ساخته اند. این اعمال و کردار آنهاست که به صورت زنجیرهای اسارت بر گردن و دست و پایشان گذارده شده است. هر دو گروه در این جهان در اسارت بوده اند و در آن جهان نیز در اسارت خواهند بود. مستکبران در اسارت زر و زور و تزویر و مستضعفان در اسارت نفع و ترس و جهل. اسارت آن جهانی تجسم اسارتهای این جهانی است. در صحنه دیگری عاقبت کفر پیشگان پیرو پیشوایان تبهکار را به تصویر کشیده

و می فرماید: «ان الله لعن الكافرين و اعدلهم سعيراً. خالدین فیها ابدأً لا یجدون ولیاً ولا نصیراً. یوم تقلّب وجوههم فی النار یقولون یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا.» [۲۵]. خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنها آتش سوزاننده ای آماده نموده است. همواره در آن تا ابد خواهند ماند و ولی و یآوری نخواهند یافت. در آن روز که صورتهای آنها در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (از کار خود پشیمان می شوند و) می گویند ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم. آن گاه این پیروان نگون بخت می گویند که ما فقط پیرو بزرگان و رؤسای خود بوده ایم، پس آنان را دو برابر عذاب کن: «و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السیلا. ربنا آتھم ضعفین من العذاب و العنھم لعناً کبیراً.» [۲۶]. می گویند پروردگارا ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه کردند پروردگارا آنها را از عذاب، دو چندان ده، و آنها را لعن بزرگی فرما. آنها که خود گمراه بوده اند و از گمراهان پیروی کرده اند از خدا می خواهند که گمراه کنندگان آنها را به عذاب مضاعف مجازات کند، چرا که پیشوایان و سردمداران آنها گمراه بودند و گمراه کردند، فاسد، بودند و فاسد کردند، و جالب توجه است پاسخ خداوند هب پیروان گمراهی و تن سپردگان به ستم که خواهان عذاب دو چندان برای پیشوایان گمراهی و ستمگران هستند. می فرماید: هم عذاب آنها مضاعف است و هم شما! «قالت أخرجهم لاً ولئنهم ربنا هؤلاء أضلونا فاتھم عذاباً ضعفاً من النار قال لكل ضعف ولكن لا تعلمون.» [۲۷]. گروه پیروان درباره پیشوایان خود می گویند: پروردگارا

اینها بودند که ما را گمراه کردند، پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن. می فرماید: برای هر کدام (از شما) عذاب مضاعف است ولی نمی دانید. آنها هر دو مانند همند. اگر پیشوایان گمراه بودند و به گمراهی کشیدند، پیروان نیز گمراه بودند و تن به گمراهی سپردند؛ اگر آنها ستم پیشه بودند، اینها هم ستم پذیر بودند؛ و اگر پیروان، پیشوایان را در گمراهی و ستمشان تأیید نمی کردند و نسبت به انحرافات و تباهیهای آنها سکوت نمی کردند و گرد آنها را نمی گرفتند، آنها قدرتی بر گمراهی و ستمگری نداشتند. پی از این نظر هیچ یک بر دیگری امتیازی ندارند: «و قالت اولئهم لا خراهم فما كان لكم علينا من فضل فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون.» [۲۸]. و پیشوایان آنها به پیروان خود می گویند شما امتیازی بر ما ندارید، پس بچشید عذاب (الهی) را در برابر آنچه انجام می دادید. آنان که رهبران و پیشوایان خود را چشم و گوش بسته دنبال می کنند و نسبت به عملکردهای باطل آنها بی تفاوت می مانند و ستمگری آنها را می پذیرند، زندگی این جهانی و آن جهانی خود را تباه می کنند. شناختهای قلبی و ملاکهای عقلی و عمل نمونه های عینی به گونه ای است که همه انسانها می توانند به این تشخیص برسند که نباید تن به ستم دهند، هر چند که ستمگر چهره ای وجیه داشته باشد و ستم خود را در پوشش دین به اجرا در آورد هر چند که عنوان خلیفه پیامبر و علم و فقیه و شیخ و زاهد بر خود حمل کند. عوام مردم - و نه تنها خواص - قادر به چنین تشخیصی هستند و جای هیچ عذر و بهانه ای نیست.

اگر عوام مسلمانان سخنان عالمان و پیشوایان خود را در حالی که آلوده به دروغ‌گویی و حرام‌خواری و تعصب خشک و دل‌بستگی به دنیا هستند، بپذیرند و به دنبال آنها روند، همچون عوام یهودند که خداوند در مقام نکوهش آنان به سبب همین ویژگی فرموده است: «و منهم امّیون لا- يعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون.» [۲۹]. و پاره ای از آنها افراد عوامی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند. آنها دنبال و هم و گمان خود می‌رفتند و عالمان و پیشوایان خود را با آنکه حال و وضع تباهشان را می‌دیدند، باز هم پیروی می‌کردند. در تفسیر این آیه شریفه حدیثی نقل شده است که نظر آیه را درباره تقلید بجا و نابجا و سکوت نسبت به ستم علما و پیشوایان مشخص کرده، نظر امام معصوم را در انطباق آیه با عوام مسلمانان و میزان شناسایی علمای حق و ناحق روشن می‌سازد: [۳۰] «مردی به حضرت صادق (ع) عرض کرد که عوام یهود از کتاب همان را می‌دانستند که از علمای خود شنیده بودند و راهی نداشتند جز اینکه از علمای خود هر چه می‌شنوند قبول کنند و پیروی نمایند پس چرا قرآن آنها را از این پیروی و تقلید سرزنش کرده است؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ آیا عوام یهود مانند عوام ما نیستند که از علمای خود پیروی می‌کنند؟ (اگر تقلید و پیروی عوام از علما مذموم است پس عوام ما نیز که از علما پیروی می‌کنند باید مورد مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی‌بایست

قول علمای خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.) حضرت فرمود: عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک نظر فرق دارند و از این نظر مثل همنده؛ از آن نظر که مثل هم می باشند خداوند عواما را نیز به آن نوع تقلید از علما مذمت کرده است، اما از آن نظر که فرق دراند، نه. آن شخص گفت: ای فرزند رسول خدا این موضوع را برایم روشن کن. امام فرمود: عوام یهود علمای خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می گویند، حرام می خورند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام را به خاطر شفاعتها، روبرایستیها و سازشکاریها تغییر می دهند؛ می دانستند علمایشان چنان متعصبند که در اثر آن یکسره از آیین خود دست می کشند (و درباره افراد و اشخاص عصیت به خرج می دهند و حب و بغض شخصی را دخالت می دهند). اگر مخالف کسی باشند حق وی را به دیگری می دهند که مستحق نیست و برای خاطر دوستان و طرفداران خود به دیگران ستم می کنند و مرتکب محرمات الهی می شوند. عوام یهود به حکم شناختههای فطری خود (که خداوند در سرشت هر کس قرار داده است) می دانستند که هر کس چنین اعمالی داشته باشد فاسق است و نباید قول او را پیروی کرد و نباید قول خدا و پیامبران خود را از زبان او پذیرفت چون عوام یهود از این افراد پیروی کردند خداوند مذمتشان کرده که نبایستی گفته آنها را بپذیرند و عمل کنند بر این مردم واجب بود که خود در کار رسول خدا نظر می کردند زیرا دلیلهای راستی او واضحتر از آنها بود که پوشیده ماند و مشهورتر از

آن بود که برای آنان واضح نشود عوام ما نیز اگر از فقهای خود فسق آشکار و تعصب نابجا و توجه به دنیا و امور حرام مشاهده کنند، و ببینند آنها چون به زیان کسی تعصب ورزند از میانش می برند و از هستیش می اندازند، گرچه سزاوار آن باشد که کارش اصلاح شود و چون به سود کسی سر تعصب آیند به وی نیکی و دستگیری می کنند گرچه سزاوار خواری و اهانت باشد، و باز هم به تقلید از ایشان ادامه دهند آنان نیز همچون قوم یهودند که خدا ایشان را به سبب تقلید کردن از فقهای فاسق مذمت کرده است اما آن کسی از فقها که پاسدار نفس و نگهبان دین و مخالف با هوای خود و فرمانبردار امر خدا باشد بر عوام واجب است که از او تقلید کنند و این اوصاف جز در بعضی از فقیهان شیعه نیست، نه در همه آنان. پس هر کس از فقها مرتکب کارهای زشت و قبیح شود، به راهی برود که دیگر فقیهان فاسق رفتند، از زبان او سخنی از طرف ما نپذیرید. و هیچ ارزش و احترام و حرکتی برایش قائل نباشید.» [۳۱]. مردمی که پس از پیامبر (ص) با تبعیت کور خود از سران و بزرگان موجبات تباهی خویش و تثبیت و تحکیم «انقلاب علی الاعقاب» [۳۲] را فراهم کردن، از مصادیق روشن تطبیق آیه مورد بحث با مسلمانان است. آنان که علی رغم آن همه تأکیدهای قرآن کریم و بر پرهیز از پیروی کورکورانه از آباء و اجداد، محیط، بزرگان و پیشوایان و اکثریت؛ [۳۳] به راه جاهلیت رفتند و تن به ستم دادند. سخنان

ابی بن کعب انصاری (از بزرگان انصار [۳۴] - مؤید این امر است. ابی بن کعب روزی در زمان خلیفه دوم در منزلش در حالی که عده ای جمع بودند سخنانی علیه حکومت و مردمی که با پیروی باطل خویش آسیای ستم را به گردش در آوردند گفت و چنین اظهار کرد: «به خدا سوگند آن روز که رسول خدا رحلت کرد این امت با سروصورت به خاک درغلتید و هنوز از جای خود برنخاسته است به خدا سوگند اگر تا روز جمعه زنده بمانم، خطابه ای بخوانم که جانم را بر سر آن بگذارم. آگاه باشید که صاحبان بیعت و پیمان تباه شدند. خداوند از رحمت خود دورشان سازد به خدا که من بر تباهی آنان افسوس ندارم من بر امت محمد (ص) افسوس می خورم که با پیروی آنان تباه شدند.» ابی بن کعب این سخنان را اوایل هفته با دوستانش گفت ولی تا روز جمعه زنده نماند تا دست به افشاگری زده، تباهی رهبران و پیروان را فریاد کند. چهارشنبه یا پنجشنبه همان هفته فریاد جارچی بلند شد که ابی بن کعب دار فانی را وداع کرده است. [۳۵] او هر که بود و هر گرایش که داشت، حقیقت تلخی را بر زبان آورده بود که نمی بایست به زبان می آورد. این حقیقت که امت پیامبر با پیروی کور از سران و بزرگان تباه شدند آنها با پذیرش ستم و سپس با توجیه ستم پذیری خود بنیان کجی را گذاردند که پیوسته ادامه یافت و کجیها و تباهیهای فراوان را به دنبال خود آورد.

### توجیه انظلام

دستهایی برای تحکیم این بیعت کور و پذیرش امرا و حکام -



هر که باشند و هر چه بکنند - به جعل احادیث پرداختند [۳۶] و کار بدانجا رسید که مجموعه ای از احادیث توجیه کننده ستم پذیری پیدا شد و این حرکت تا آنجا؛ پیش رفت که در کتب حدیث بابهایی برای انظلام باز شد. چنانکه در صحیح مسلم در کتاب الاماره به بابهایی با عناوین زیر بر می خوریم: [۳۷]. «باب الامر بالصبر عند ظلم الولاه و استثارهم» (باب دستور به تحمل ستم پیشوایان و استبداد آنها)، «باب فی طاعه الامراء و ان منعوا الحقوق» (باب اطاعت حکام هر چند که حقوق مردم را نپردازند). «باب وجوب ملازمه جماعه المسلمین عند ظهور الفتن و فی کل حال و تحریم علی الطاعه و مفارقه الجماعه» (باب واجب بودن همراهی با توده مسلمانان در حال پیدایش فتنه ها و در همه حال و حرام بودن خروج بر حکومت و جدایی از جماعت). در این راستا ابو هریره از پیامبر (ص) نقل کرده است: «من یطع الامیر فقد اطاعنی و من یعص الامیر فقد عصانی.» [۳۸]. (هر کس زمامدار را فرمان برد، مرا فرمان برده، و هر کس زمامدار را سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است). و نیز از آن حضرت نقل کرده است: «علیک السمع و الطاعه فی عسرک و یسرک و منشطک و مکرهک و اثره علیک.» [۳۹] (بر تو باد اطاعت کامل - شنیدن و فرمان بردن - در سختی و گشایش، در شادی و اندوه و در حالی که (حاکم) خودپسندی و استبداد کند). از اسیدبن حضیر نقل شده است که پیامبر به مردی از انصار فرمود: «انکم ستلقون بعدی اثره، فاصبروا حتی تلقونی علی الحوض.»

[۴۰] (شما پس از من با استبداد و خودپسندی روبرو می شوید، پس تحمل کنید تا در حوض (کوثر) مرا ملاقات کنید). و نقل کرده اند که پیامبر در پاسخ به این پرسش که در آن هنگام که فرمانروایانی بر ما حاکم شدند که از ما حق خود را می خواستند ولی حق ما را نمی دادند چه باید کرد فرمود: «اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم.» [۴۱] (بشنوید و اطاعت کنید که آنان مسؤول وظائف خویش و شما مسؤول وظایف خویشید). یعنی وزر و وبال کارشان گردن خودشان است و شما هم به تکلیف خود که اطاعت است عمل کرده اید و جز این تکلیفی ندارید. و نیز ابوهریره از رسول خدا نقل کرده است: «من خرج منالطاعة و فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلیة.» [۴۲] (کسی که از اطاعت (حاکم) خارج شود و از جماعت (مسلمانان) جدایی جوید و بمیرد، به مرگ جاهلیت (شرک و کفر) مرده است). و بر همین اساس از آن حضرت نقل کرده اند: «اطع کل امیر و صل خلف کل امام.» [۴۳] (هر فرمانروایی را اطاعت کن و پشت هر پیشنمازی ادای نماز کن). با همین جهتگیری است که آورده اند: «السلطان ظل الله فی الارض فمن اکرمه الله و من اهانه الله.» [۴۴] (پادشاه سایه خدا در زمین است، پس هر کس او را گرامی دارد خدا را گرامی داشته و هر کس او را خوار کند خدا را خور کرده است). بنابراین باید ستم حاکمان را به جان خرید و لطف یزدان دید؛ و از این رو درباره سلطان ستمگر آمده است: «... و ان جار اوخان اوظلم»

كان عليه الوزر و على الرعيه الصبر.» [۴۵] (و هر چند که (فرمانروا) ستم پیش گیرد و خیانت ورزد و ظلم کند و بال کارش بر خود اوست و مردم باید صبر پیشه کنند). و اساساً در منطق این کذابان و تباه کنندگان دین و بر باد دهندگان شریعت، در مقابل ظلم و ستم هیچگونه واکنشی نباید نشان داد؛ زیرا خوشایند سلطان نیست، و تا کاخ ستم بر پاست دوره رونق خیانتکاران است. حتی مظلومانرا آن گونه باید تخدیر مذهبی کرد که زیر شلاق ستم ناله نیز سر ندهند و غارت حیثیت و مالشان را با سکوت تحمل کنند: «تسمع و تطیع للامیر و ان ضرب ظهرک و اخذ مالکک فاسمع و اطع.» [۴۶] (همواره باید گوش به فرمان فرمانروا باشی، هر چند که پشتت (با تازیانه) زده شود و مالت (به یغما) گرفته شود، گوش دار و اطاعت کن!) خیانتکاران به خدا، دین و خلق خدا، در این راستا، تا توانسته اند حدیث ساخته اند که راه هرگونه حرکت، مخالفت، مبارزه و قیام را ببندند. مسلم بن ابی بکره از پدرش از پیامبر نقل کرده است: «فتنه هایی پیدا خواهد شد که در آن شخص خواییده بهتر از نشسته و نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از رونده و رونده بهتر از کوشش کننده است.» کسی گفت چه دستور می فرماید. فرمود: «(هر گاه چنین فتنه هایی پیش آمد) کسی که شتر یا گوسفند دارد سراغ شتر و گوسفند چرانی و آن کس که زمین کشاورزی دارد سراغ کشاورزی خود برود.» کسی گفت: آنکه شتر و گوسفند و زمینی ندارد چه کند؟ فرمود: «شمشیرش را به سنگی بکوبد و

بشکنند (که با زمامداران جور مبارزه نکند).» [۴۷]. و این چنین ستم پذیری و سکوت مقابل ستمگر توجیه شده است، تا خواب راحت ستمگران توسط ستمدیدگان آشفته نشده، هر حرکت و مبارزه و قیامی علیه ستم ذبح شرعی گردد. به بیان استاد محمد جواد مغنیه: «بی گمان این گونه احادیث و این گونه سخنان از جانب عالم نمایان قدیم و جدیدی است که آلت دست حاکمان بوده، بنابر اراده و خواست آنها جعل گردیده است، چنانکه قرآن را نیز برای حفظ مصالح زمامداران خودسر ستم پیشه تفسیر می کنند.» [۴۸]. برخی مبتنی بر اینکه خروج بر حاکمان ستمگر و مبارزه با پیشوایان تباه کننده دین خدا، سبب اختلاف مسلمانان می شود و جماعت را به تفرقه می کشاند، از اساس، مبارزه و قیام را نفی کرده اند و به توجیه ستم پذیری پرداخته اند. برخی نیز با این باور که در صورت نپذیرفتن ستم و با قیام علیه ستمگر، امنیت به ناامنی و آرامش به وحشت و سکون زندگی به تزلزل تبدیل می شود، مبارزه و قیام را مردود دانسته اند. شیخ محمد ابوزهره می نویسد: سه امام اهل سنت: «مالک» و «شافعی» و «احمد» می گویند در برابر بیدادگری زمامداران باید صبر پیشه کرد. و همچنین آورده است که امام احمد حنبل به صراحت قائل است به اینکه باید در برابر ستم، صبر پیشه کرد و سکوت در برابر جور را واجب می داند و از خروج بر ستمگران و کمک به کسانی که علیه ستمگران خروج کرده اند نهی کرده و گفته است خروج بر امرا با شمشیر جایز نیست، هر چند که ستمگری کنند. [۴۹] و نیز می نویسد که در شرح موطأ آمده است ک

رأی امام مالک و جمهور اهل سنت بر آن است که اگر حاکم، ستمگری پیشه کند، اطاعت او بر خروج و قیام بر او سزاوارتر است. [۵۰] نسفی نیز در «شرح العقائد» همین اعتقاد درباره صبر بر اعمال ستمگران و عدم خروج بر آنان را به ابوحنیفه نسبت داده است. با جوری در حاشیه خودش بر «شرح الغزی» و احمد دهلوی در کتاب خود «حجه الله البالغه» و ابن نجیم در «الاشباه و النظائر» و تفتازانی در «شرح جامع المقاصد» و بسیاری دیگر در آثار خود بر عدم خروج بر ستمگر و وجوب صبر برابر ستم و بیداد آنها تصریح کرده اند. حتی دهلوی اظهار می کند که خلیفه جز با کفر و انکار ضروری دین عزل نمی شود و به هیچ وجه فسق و ستم و تعددی به حدود شریعت و دریدن حرمت‌های دین آسیبی به خلافت او نمی زند. [۵۱] این اندیشه تا بدانجا امتداد یافت که جماعتی از علمای اهل سنت قائل به تصویب «اماره الغلبه» یا «اماره الاستیلاء» شدند. فاجعه ای تباه کننده در جهت نابودی دین و هویت انسانی انسان. شیوه ای عالمانه برای ستم پذیری و توجیه استبداد حاکمان بیدادگر. قاضی عبدالجبار معتزلی، متکلم بزرگ اهل سنت می نویسد: «و ربما قالوا بامامه الفاسق المفضول اذا غلب و يجعلونه اماماً للغلبه لا للرضی». [۵۲] (اهل سنت قائلند به اینکه فاسق مفضول نیز اگر بر مردم مسلط شود و غلبه کند، به دلیل همان تسلط و غلبه اش پیشوا محسوب می شود). و برخی برای توجیه «اماره الغلبه» و «انظلام» استدلال کرده اند که عبدالله بن عمر پس از واقعه حره و آن همه جنایت در مدینه گفت: «نحن مع من غلب»

[۵۳] (ما با کسانی هستیم که غلبه کرده اند). این سخن، در واقع همان سخن جاهلی بود که: «الحق لمن غلب» [۵۴] (حق با آن است که غلبه کرده است). میزان و معیار در حق، غلبه، قدرت و زور است! زور است که تعیین می کند چه چیز حق است و چه چیز باطل! و این همه، خلاف صریح منطق قرآن و سنت و سیره است. چرا مروجان این گونه احادیث و افکار، آن همه آیات و روایات صریح در نپذیرفتن ستم و عدم تبعیت و اطاعت در معصیت را نادیده گرفته اند و چنین حکم داده اند؟ چرا عمل پیامبر برای آنان حجت نبوده است؟ چرا با وجود دلایل روشن عقلی و شناختهای محکم قلبی دست به چنین توجیه هایی زده اند؟ آیا جز این است که چرخ آسیای ستم این گونه می چرخد و تا مردم زیر ستم، استعمار نشوند، آسایش لازم برای مستبدان فراهم نمی شود؟ آیا جز این است که به اسم مصلحت جماعت، راه خیانت به امت باز شده است و دیانت محکوم مصلحت اندیشی شده است؟ آنها به خوبی می دانستند که: «لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» [۵۵]. اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست. و خوب دریافته بودند که: «انما الطاعه فی المعروف» [۵۶]. اطاعت منحصرأ در نیکی است. اما با این همه دست به توجیه استبداد و دریده شدن حرمتها و لگدمال شدن انسانها زدند. آنها از کدام آیه قرآن دریافته اند که باید ستمگران را تبعیت کرد و مخالفت با زمامداران مخالفت با خدا و رسول اوست؟ برخی به آیه زیر تمسک کرده اند: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» [۵۷]. فرمان ببرید خدا را و فرمان ببرید فرستاده اش را و

صاحبان امر از خودتان را. و از آن چنین برداشت کرده اند که باید به طور مطلق امرا و حکام را اطاعت کرد. [۵۸]. شک نیست که چنین تفسیری از آیه نه با خود این آیه سازگاری دارد و نه با سایر آیات و روح تعلیمات اسلام. علامه طباطبایی در این باره می نویسد: «جای تردید نیست که این اطاعت که در آیه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، به آن امر شده، اطاعتی مطلق، و بدون قید و شرط است و همین خود دلیل آن است که رسول، امر به چیزی و نهی از چیزی که مخالف حکم خدا باشد نمی کند، و گرنه اطاعت وی ناقض اطاعت خدا می شد. و این امر تمام نمی شود مگر آن که رسول معصوم باشد این سخن بعینه درباره اولوالامر نیز جریان دارد... با توجه به آنکه در آیه، بین رسول و اولی الامر جمع کرده، و برای هر دو با هم یک اطاعت ذکر کرده است و فرمود: و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، و اینکه برای رسول امر به معصیت خدا یا اشتباه در حکم محال است، اگر در اولوالامر محال نبود، چاره ای نبود جز آنکه قید آن را ذکر نماید و چون قید ذکر نشده است، پس آیه مطلق است و لازمه اش آن است که در اولوالامر هم قائل به عصمت شویم، همان طور که درباره رسول خدا (ص) قائلیم: بدون هیچ تفاوتی.» [۵۹]. امام فخر رازی نیز در ذیل این آیه شریفه می نویسد: «کسی که خداوند به طور قطع و جزم امر به اطاعتش کرده است حتماً باید معصوم از خطا باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، آن گاه که

مرتکب اشتباهی می شود، چون خداوند اطاعت او را واجب شمرده، و پیروی از او را در آن اشتباه لازم دانسته است، این به معنای اجتماع امر و نهی در یک فعل با یک اعتبار محسوب می شود که امری محال است. بنابراین از یک طرف مسلم است که خداوند اطاعت اولوالامر را بدون قید و شرط لازم دانسته. و از طرف دیگر می دانیم هر کسی را که خداوند اطاعتش را به طور قطع لازم دانسته است باید معصوم باشد. پس از این مقدمه نتیجه می گیریم که اولوالامر در این آیه حتماً باید معصوم باشد.» [۶۰].

### خروج بر زمامداران خودسر و قیام علیه ستم

بنابراین در منطق قرآن کریم اطاعت مطلق و بدون قید و شرط از غیر معصوم معنا ندارد، بلکه بر خلاف آنان که تلاش کرده اند راهی برای توجیه استبداد و ستم پذیری دست و پا کنند، منطق دین، عدم انضلام و خروج بر زمامداران خودسر و قیام علیه ستم است. [۶۱] علامه طباطبایی می نویسد: «در الدر المنثور در ذیل آیه: (فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم) [۶۲] می گوید: ابن جریر، و ابن قانع، و طبرانی، از علقمه بن وائل حضرمی، از سلمه بن یزید جهنی، روایت کرده که گفت: (یا رسول الله رأیت ان کان علینا امراء من بعدک یاخذوننا بالحق الذی علینا و یمنعوننا الحق الذی جعله الله لنا نقاتلهم و نبغضهم؟ فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم.) ای رسول خدا بعد از تو تکلیف ما با زمامدارانی که بر ما حکومت می کنند چیست، اگر حقی را که بر گردن ما دارند بگیرند و حقی را که خداوند



برای ما بر گردن آنها قرار داده، ندهند؟ آیا می توانیم با آنان پیکار کرده، دشمنشان بداریم؟ رسول خدا (ص) فرمود: آنان مسؤول وظایف خویش و شما مسؤول وظایف خویشید.»، علامه طباطبایی پس از ذکر این حدیث می نویسد: «در همین معنا روایات دیگری نقل شده است، لکن، هیچ شکی نباید کرد که اسلام با روح احیای حق و امامت باطلی که در آن هست، هرگز اجازه نمی دهد که ستمکاران متجاهر به ستم بر مردم مسلط شوند، و هرگز سکوت و تحمل ظلم و تعدی ستمگران و فاجران را جایز نمی داند، و به مردمی که قدرت بر رفع ستم و اصلاح امور را دارند چنین اجازه ای نمی دهد امروزه در مباحث اجتماعی روشن شده است که استبداد رأی زمامداران و خودسری آنان در تحکم و زورگویی، بزرگترین خطر و پلیدترین آثار را در اجتماع دارد که یکی از آنها پدید آمدن فتنه ها و آشوبها و جنگهاست، زیرا سرانجام مردم در این مقام بر می آیند که ستمگران را به حق و عدل وادارند و همین خود مایه پدید آمدن فتنه ها و جنگهاست.» [۶۳] خودسری زمامداران، اساس بدبختی ملتهاست و پیشوایان حق و عدل نسبت به پیروی از آنان سخت هشدار داده اند: «الا فالحذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم! الذین تکبروا عن حسبهم، و ترفعوا فوق نسبهم، و القوا الهجینه علی ربهم، و جاحدوا الله علی ما صنع بهم، مکابره لقضائه، و مغالبه لآلائه، فانهم قواعد أساس العسیه و دعائم ارکان الفتنه، و سیوف عتراء الجاهلیه.» [۶۴]. زنها! زنها! از پیروی و اطاعت بزرگان و رؤسایان بر حذر باشید. همانها که به واسطه موقعیت خود تکبر می فروشند، همانها که خویشان را بالاتر

از نسب خود می شمارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می دهند؛ و به انکار نعمتهای خدا برخاستند تا به قضایش ستیز کنند و نعمتهایش را نادیده گیرند: آنها پی و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تفاخر جاهلیتند! سلیم بن قیس هلالی گوید: شنیدم امیر مؤمنان علی (ع) می فرمود: «احذروا علی دینکم ثلاثه: ... و رجلا آتاه الله عز و جل سلطانا قرعم ان طاعته طاعه الله و معصيته معصيه الله و كذب لانه لا طاعه لمخلوق في معصيه الخالق، لا ينبغي للمخلوق ان يكون حبه لمعصيه الله فلا طاعه في معصيته ولا طاعه لمن عصى الله، انما الطاعه لله و لرسوله و لولاه الامر، و انما امر الله عزو - جل بطاعه الرسول لانه معصوم مطهر، لا يأمر بمعصيته و انما امر بطاعه اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لا یامرون بمعصيته.» [۶۵]. از سه کس بر دین خودتان بترسید!... کسی که خدای عزوجل قدرتی به دست او داده باشد و او گمان کند که اطاعت او، اطاعت خداست و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان خداست. در حالی که چنین نیست، زیرا! ااً فرمانبری مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و نباید چنین کرد، و مخلوق را نزدیک که دلبنده گناه شود؛ پس نه در راه معصیت الهی باید از کسی فرمان برد و نه به فرمان شخص گنهکار بایستی درآمد. فقط می بایست از خداوند و فرستاده اش و جانشینان او فرمان برد، و اینکه خداوند دستور داده است که فقط از دستورات پیامبر اطاعت شود، برای این است که او معصوم است و پاک، و به نافرمانی خدا دستور نمی دهد؛ و اینکه فقط

به اطاعت جانشینان او امر کرده است، برای این است که آنان نیز معصومند و پاک و به نافرمانی خدا دستور نمی دهند. امیر مؤمنان (ع) در ویژگیهای زمامدار اسلامی و نقش مردم و در نحوه برخورد با آن که به ناحق ادعا کند و آن که حق را ادا نکند فرموده است: «ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه، و اعلمهم بامر الله فيه. فان شغب شاغب استعتب، فان ابي قوتل و لعمری، لئن كانت الامامه لا تنعقد حتی يحضرها عامه الناس، فما الی ذلك سبیل، ولكن اهلها يحكمون علی من غاب عنها، ثم لیس للشاهد ان یرجع، ولا للغائب ان یختار. الا و انی اقاتل رجلین: رجلا ادعی ما لیس له، و آخر منع الذی علیه.» [۶۶]

ای مردم سزاوارترین کس به حکومت قویترین مردم نسبت به آن و داناترین آنها به فرمانهای خداست، پس اگر آشوبگری به فتنه انگیزی برخیزد، از او خواسته می شود که به حق باز گردد، و اگر امتناع ورزد با او به نبرد باید پرداخت. به جان خودم سوگند اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم انعقاد نیپذیرد، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت (یعنی هیچگاه منعقد نخواهد شد)، بلکه آنها که صلاحیت رأی و نظر دارند حاکم و خلیفه را بر می گزینند و عمل آنها نسبت به سایر مردم نافذ است و بعد از آن نه حاضران حق بازگشت و نه غایبان حق انتخاب دیگری را دارند. آگاه باشید من با دو کس می جنگم: نخست آن کس که به ناحق ادعا کند و چیزی که حق او نیست بخواهد و دیگر آن کس که از دادن حقی

که بر گردن اوست امتناع ورزد. بدین ترتیب ملاحظه می شود که در سیره نبوی جایی برای انظلام نیست و در برخورد با زمامداران خود سر و پیشوایان ستمگر، آنجا که جای قیام است، توصیه به قیام شده و آنجا که اوضاع مساعد نیست، باید تلاش کرد تا اوضاع را دگرگون کرد؛ و به طور کلی هیچگاه تکلیف مبارزه، هجرت و جهاد ساقط نمی شود، ابن مسعود از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که فرمود: «... ستکون علیکم ائمه ان اطعموهم اضلوکم و ان عصیتموهم قتلوکم. قالوا: فکیف نصنع یا رسول الله؟ قال: کونوا! آکاصحاب عیسی نصبوا علی الخشب و نشروا بالمناشیر؛ موت فی طاعه خیر من حیاه فی معصیه.» [۶۷]. در آینده پیشوایانی بر شما حاکم خواهند شد که اگر اطاعتشان کنید، گمراهتان کنند، و اگر سرپیچیشان کنید، کشتارتان کنند. گفتند: ای رسول خدا در چنین اوضاعی چه کنیم؟ فرمود: چون اصحاب عیسی باشید که بردار شدند و به صلیب کشیده شدند و با اژه تکه تکه شدند (واز عقاید و باورهای خود دست برداشتند). مرگ در اطاعت (خدا) بهتر از زندگی در نافرمانی اوست. و همین معنا در کلام امیر مؤمنان (ع) آمده است. ابو عطاء از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «کیف انتم و زمان قدا ظلمکم، تعطل فیہ الحدود و یتخذ المال فیہ دولا، و یعادى اولیاء الله و یوالى فیہ اعداء الله. قلنا: فان ادرکنا ذلک الزمان فکیف نصنع، قال: کونوا کاصحاب عیسی علیه السلام نشروا بالمناشیر و صلبوا علی الخشب. موت فی طاعه الله عز و جل خیر من حیاه فی معصیه الله.» [۶۸]. چگونه اید با زمانه تارکی که در آن حدود (خدا)

تعطیل شود و مال (مردم) به یغما رود. دوستان خدا، دشمن و دشمنان خدا دوست شمرده شوند. گفتیم: اگر با چنین اوضاع و زمانه ای روبرو شویم چه باید بکنیم؟ فرمود: چون اصحاب عیسی (ع) باشید که با اره تکه تکه شدند و بردار کشیده شدند (و دست از اعتقادات خود برداشتند) که مرگ در اطاعت خدا، از زندگی در نافرمانی او بهتر است. و براساس همین جهتگیری ضد ستم است که برترین جهاد در راه خدا مبارزه با پیشوایان ستمگر عنوان شده است: «افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائز». [۶۹]. برترین جهاد سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته می شود. و آن که در این راه کشته شود شهید است؛ چنانکه از رسول خدا (ص) نقل شده است: «سیکون علیکم ائمه یملکون ارازاکم یحدثونکم فیکذبونکم، و یعملون فیسیئون العمل لایرضون منکم حتی تحسنوا قبیحهم و تصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به، فاذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلک فهو شهید». [۷۰]. بر شما پیشوایانی حکومت خواهند کرد که روزیهای شما را تصاحب کند و سخنانی به دروغ گویند و کرداری ناشایست کنند. از شما خشنود نشوند مگر آنکه زشتیهایشان را نیک شمارید و دروغهایشان را تصدیق کنید. پس حق را واگذارید تا بدان راضی شوند و چون (از حق) تجاوز کردند (مقابلشان بایستید که) هر کس در این راه کشته شود، شهید است. بنابراین اگر با زمامداران ستمگر مقابله نشود، آنها همه حیثیت انسانی و ایمانی مردمان را لگدمال می کنند. آنان جز به این راضی نخواهند شد که زشتیهایشان تحسین و دروغهایشان تصدیق گردد و افسادشان اصلاح قلمداد شود. آنان که خواهان حفظ هویت‌های انسانی و

ایمانی خود هستند نباید تن به ستم دهند و پرچم مبارزه علیه ستم را بر زمین گذارند؛ هرگونه که بتوانند باید مقابله کنند. امیر مؤمنان (ع) فرمود: «ایها المؤمنون، انه من رأى عدوانا يعمل به، و منكرأ يدعى اليه، فانكره بقلبه فقد سلم و برى ء، و من انكر بلسانه فقد اجر، و هو افضل من صاحبه، و من انكره بالسيف لتكون كلمه الله العليا و كلمه الظالمين السفلى، فذلك الذى اصاب سبيل الهدى، و نور فى قلبه اليقين.» ای مؤمنان! هر کس ظلم و ستمی را مشاهده کند و یا کار زشتی که مردم را به سوی آن می خوانند؛ اگر تنها به قلبش آن را انکار کند سلامت را اختیار کرده است و گناهی بر او نیست (به شرط اینکه بیشتر از آن نتواند) و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد پاداش الهی خواهد داشت و مقامش برتر از گروه نخست است و آن کس که با شمشیر برای بزرگداشت نام خدا و سرنگونی ظالمان به مبارزه برخیزد، او به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام گذارده و نور یقین در قلبش تابیده است. و حسین بن علی (ع) که تاریخ از خون او رنگ حماسه گرفته است، فرمود: «ایها الناس، ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله.» [۷۱]. مردم، رسول خدا (ص) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را مشاهده کند که حرامهای خداوند را حلال ساخته،

عهد و پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت ورزد، با بندگان خدا با دشمنی و از سر گناه رفتار نماید و بر او با زبان و عمل نشورد و قیام نکند، بر خداوند است که او را با همان ستمگران در یک جایگاه عذاب کند. اساساً خداوند کسانی را که در راه او و در راه نجات ستمدیدگان، پیکار نمی کنند مورد مؤاخذه قرار می دهد. چگونه می توان از عواطف انسانی بهره مند بود و نسبت به آنان که در زیر تازیانه ستم خرد می شوند بی اهمیت بود؟ خداوند براساس تحریک عواطف انسانی مسلمانان را به جهاد و پیکار با ستمگران دعوت می کند و به صراحت می فرماید چرا در راه خدا و مظلومان بی دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده اند مبارزه نمی کنید؟ [۷۲]. «و ما لكم لا- تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیراً» [۷۳]. چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد (ستم دیده ای) که می گویند خدایا ما را از این جامعه ای که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده. و از برای ما از طرف خود یار و یآوری تعیین فرما. در منطق دین، دستور داده شده است که با اهل بغی و ستم که حاضر به اصلاح کار خود از راههای مسالمت آمیز نیستند،

مبارزه کنید با ستمگران مقابله کنید تا به حق تن دهند. [۷۴] در خبر محمد بن عمر بن علی (ع) از پدرش از جدش از رسول خدا (ص) آمده است که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی ان الله تعالی قد کتب علی المؤمنین الجهاد فی الفتنه من بعدی کما کتب علیهم الجهاد مع المشرکین معی، فقلت: یا رسول الله و ما الفتنه التي کتب علینا فیها الجهاد؟ قال: فتنه قوم یشهدون أن لا اله الا الله، و انی رسول الله و هم مخالفون لسنتی و طاعنون فی دینی، فقلت: فعلام نقاتلهم یا رسول الله و هم یشهدون أن لا اله الا الله و انک رسول الله؟ فقال: علی احداثهم فی دینهم، و فراقهم لامری، و استحلالهم دماء عترتی.» [۷۵]. ای علی، خدای تعالی جهاد در فتنه را بر مؤمنان مقرر داشته است (واجب کرده) همان طور که جهاد با مشرکین را همراه من بر ایشان مقرر داشت. پس گفتم: ای رسول خدا آن فتنه ای که بر ما مقرر شده که در آن پیکار کنیم کدام است؟ فرمود: فتنه گروهی که بر یگانگی خدا و پیامبری من گواهی می دهند در حالی که با سنت من مخالفت می کنند و از دین من منحرف می شوند. پس گفتم: بر چه (مبنایی و به چه دلیلی) با آنان پیکار کنیم با وجود آنکه بر یگانگی خدا و پیامبری شما گواهی می دهند. فرمود: بر بدعت آوردنشان در دین و به دلیل جدا شدنشان از دستور من و جایز شمردنشان ریختن خون عترت مرا. با همین جهتگیریها بوده است که پیشوایان حق، هرگز پرچم مبارزه با ستمگران را در قالب و



شکل مناسب هر دوره، زمین نگذاشتند. شیعه و اکثر معتزله قائلند به اینکه اگر راههای اصلاح بسته شده باشد و با روشهای مسالمت آمیز نشود امور را درست کرد، باید با حکام ستمگر و زمامداران خود سر به مقابله پرداخت. سکوت بر ستم و بیداد جایز نیست و مقابله با آن از اشکال مهم جهاد در راه خداست. [۷۶]. استاد هاشم معروف الحسینی در کتاب «الانتفاضات الشیعیه عبر التاريخ» پس از ذکر نمونه هایی از روایات فراوانی که در حمایت از خروج بر ستمگران و قیام برای اقامه حق و دفع باطل از جانب ائمه (ع) رسیده است، یاد آوری می کند که: «ائمه (ع) این قیام کنندگان را پشتیبانی می کردند و مردم را به یاری ایشان در مقابله با ستم و بیداد و طغیان فرا می خواندند، و در همین حال برای آنان آرزو می کردند که با دقت و تامل عمل کنند و کار خود را بی سر و صدا (و در نهایت مخفی کاری) انجام دهند تا (زمینه انتشار و رشد آن فراهم و) مبارزات آنان پر بارتر و گسترده تر شود، چنانکه هر کس موضعگیریهایی ائمه (ع) را در قبال این قیامها و مبارزات که در طول اعصار (موجب آشفتگی زمامداران خودسر و پریشانی حال آنان می شد) و تخت حاکمان را به لرزه آشکار در می آورد (و سبب تحکیم حق می شد) بررسی و پیگیری کند این حقیقت بر او می شود.» [۷۷] محمد بن ادریس حلی آورده است که در محضر امام صادق (ع) سخن از خروج علویان علیه حاکمان جور و قیام فرزندان راستین آل محمد به میان آمد و آن حضرت فرمود: «لوددت ان الخارجی من آل محمد

خرج و عَلَيَّ نفقه عياله.» [۷۸]. هر آینه دوست دارم که خروج کننده ای از آل محمد قیام کند و مخارج خانواده اش را بر عهده گیرم. البته در مواردی، پیشوایان حق، درباره قیامهای حق طلبانه شیعه سخنانی را از باب تقیه، یا جلوگیری از افشای اسرار، یا دور کردن ذهن ستمگران از مبارزان، یا مخفی کردن ارتباطها و حمایتها و امثال اینها گفته اند که به معنای نفی اصل مبارزه با ستم و مخالفت با قیامهای حق طلبانه نیست. [۷۹] این قیامها از موضع نهی از بزرگترین منکر یعنی حکومت جور بوده است، نه از سر خودسری و دنیاطلبی. اعتقاد به خروج بر پیشوایان ستمگر و مبارزه با بیدادگری آنها، اختصاص به شیعه نداشته و چنانکه اشاره شد اکثر معتزله نیز بر این باور بوده اند. در این رابطه ابن ابی الحدید معتزلی شارح بزرگ نهج البلاغه آنجا که امیر مؤمنان (ع) عمق تباهی قاسطین را بیان می کند و می فرماید: «پس از من خوارج را نکشید (و با آنان جنگ نکنید) زیرا آن کس که در جستجوی حق بوده ولی خطا کرده (و به آن نرسیده است) همچون کسی نیست که در جستجوی باطل بوده و به آن رسیده است» [۸۰] نظر معتزله را در برخورد با پیشوایان ستمگر چنین می آورد: «در نظر اصحاب ما بی گمان خروج بر پیشوایان ستمگر واجب است؛ و همچنین در نزد اصحاب ما هر گاه شخصی فاسق و متغلب بدون آنکه در شبهه افتاده باشد، (آگاهانه) بر حکومت چنگ زند و بر مصدر قدرت نشیند، جایز نیست که او را برای جنگ با آنان که منسوب به دین هستند و امر به معروف و نهی

از منکر می کنند یاری داد، بلکه واجب است آنان را که بر او خروج کرده اند یاری داد، هر چند که در عقیده خود دچار شبهه دینی شده، گمراه شده باشند. زیرا آنان از آن پیشوا عادلتر و به حق نزدیکترند» [۸۱] رشید رضا نیز از قول شیخ محمد عبده آورده است کهابو حنیفه در خفا فتوای خروج بر منصور عباسی را داده بود و معتقد بود که خلافت مربوط به علویان است و شوریدن بر حکومت جور را بلامانع می دانست. وی حکومت منصور را غاصبانه می خواند و حاضر نشد منصب قضاوت در حکومت خلفای عباسی را بپذیرد رشید رضا سپس اضافه می کند که ائمه اربعه اهل سنت همه با حکومتهای زمان خود مخالف بودند و آنان را شایسته زمامداری مسلمانان نمی دانستند زیرا افراد ظالم و ستمگری بودند. [۸۲]. این سخن که نباید پذیرای ستم شد و در صورت بسته شدن راههای مسالمت آمیز برای اصلاح امور باید بر پیشوایان ستمگر قیام کرد و شکل درست و مناسب مبارزه با آنان را یافت، سخنی است آشنا با وجود انسانها. انسانها به فطرت اولی خود که عشق به کمال مطلق است و به تبع آن، از هر نقص و ستمی بیزارند و هر کس با رجوع به فطرت خویش در می یابد که نباید تن به ستم دهد مردم باید بدانند که ستمگری ستمگران حد و مرزی ندارد و اگر به امید گشایشی تن به ستم دهند، تنها بندهای اسارت را محکمتر کرده اند.

### ریشه ستم پذیری

پرسش مهمی که در بحث انظلام مطرح است، این است که چرا انسانها این همه تن به ستم می دهند؟ مگر ستم پذیری مطرود و مبعوض فطرت

و عقل و شرع نیست؟ پس چرا مردمان پذیرای آن می شوند؟ با نگاهی به گذشته تاریخ به روشنی می بینیم که افراد بسیاری ظلم را پذیرفته، راه ستم را همواره کرده، آسیای بیداد را گردانده اند، ریشه این همه ستم پذیری در چیست؟ با دقت در تاریخ انظلام بشر، در می یابیم که تعلقات انسان او را وادار می کند تا پذیرای ستم شود. ریشه همه ستمها و ستم پذیرها در دنیا خواهی انسان است. انسانی که چشمش به دنیاست، دل بسته دنیاست، دنیا را می خواهد و آن را «اُم» خویش گرفته است. اگر انظلام با دنیای او تراحم یابد، برای آنکه دنیایش آسیب نبیند، انظلام را نوش می کند تا نیشی به مقصد او - دنیا - وارد نیاید. انسانی که می خواهد بماند و «ماندن» برای او اصل است، آن هنگام که یا باید بماند و پذیرای ستم شود و یا دل کند و برود، روشن است که کدام را انتخاب می کند ترس از رفتن و میل به ماندن به اسارتش می کشد. آن که به جان خویش تعلق دارد، بقای این کالبد مادی را بر همه چیز مقدم می دارد، فقط نگهبان او خواهد بود، به هر قیمتی. آن که دل بسته مال و اولاد است، حافظ آنهاست، به هر ذلتی. آن که دل به جاه و مقام دارد، آن که عشق قدرت و مکنت وجودش را پر ساخته، برای رسیدن به این آمال خویش چرا ستم نپذیرد؟ که ریشه همه ستم پذیرها در پذیرش دنیاست، در تکیه و رکون به دنیاست، چنانکه در احادیث پیشوایان معصوم، این معنا مورد عنایت قرار گرفته است. امام سجاد (ع) فرمود: «ولا ترکنوا الی الدنیا فان الله

عزوجل قال لمحمد صلى الله عليه و آله: ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار.» [۸۳]. به دنیا تکیه نکنید که خدای عزوجل به محمد (ص) فرمود: تکیه به ستمکاران نکنید که اهل آتش می شوید. تکیه و اعتماد به دنیا، رکون به ظالم است و ریشه همه ستمها و ستم پذیریه‌ها دنیاست به خاطر آن است که انسان به همه خواریه‌ها تن می دهد و برای جیفه دنیاست که مردم خواهان بقای ستم و ستمگر می شوند امام صادق (ع) درباره آیه شریفه «ولا ترکنوا الى الذين ظلموا فتمسکم النار» فرمود: «هو الرجل یأتی السلطان فیحب بقاءه الی ان یدخل یده کیسه فیعطیه.» [۸۴] (این است که انسان نزد سلطان می آید و به خاطر مالی که به او می دهد دوست دارد باقی بماند). یعنی انسان به خاطر دریافت متاع بی ارزش دنیا خواهان بقای ستمگران می شود و تن به هر چیزی می دهد اما آن که از تعلقاتش گذشت و از دنیا عبور کرد، تن به ستم نمی دهد و می تواند برابر آن بایستد. مادامی که انسان متعلق به غیر خداست، به نوعی انظلام تن می دهد، کم یا زیاد. اگر انبیای عظام و اولیای خدا ستم نپذیرفتند، برای آن بود که چشمشان به غیر خدا نبود، از غیر خدا نمی ترسیدند، دل به دنیا نداشتند نه ترس از رفتن داشتند و نه دل به ماندن. نه داشتنی و سوسه شان می کرد و نه خواستنی اسیرشان می ساخت. آنها تعلقی به دنیا نداشتند، لذا آنجا که جای «هجرت» بود، دل کردند و رفتند و آنجا که جای «جهاد» بود، ایستادند و مبارزه کردند. اگر لوط (ع) دل به کسی داشت، نمی توانست برود؛ اما او رفت و آنها

ماندند اگر نوح (ع) دل به فرزند سپرده بود، آن هنگام که پسرش ایستاد، می ایستاد، پایش می لرزید، اما او رفت و تن به گناه و ستم نداد. اگر موسی (ع) چشمش به آسودگی بود، خود را در معرکه حوادث نمی افکند و قیام نمی کرد. آنها همه این گونه بودند. آزاد از دنیا و در نتیجه آزاد از ستم پذیری. با دقت در علل ستم پذیری، نشانه های دنیاخواهی و ردپای تعلقات را به وضوح می توان دید. دنیا حجاب می شود و «جهل» زمینه ساز پذیرش ستم. دنیا جلوه می کند و «نفع» وادار می کند که تن به ستم دهند. به دنیا دل می بندند و از «ترس» از دست دادنش، پذیرای همه چیز می شوند، حسین بن علی (ع) در این باره مردم و علما را هشدار می دهد. آنان که فساد و ظلم را مشاهده می کنند اما برای رسیدن به دنیا سکوت می کنند و به سبب ترس همراهی می نمایند و پذیرای بیداد می شوند: [۸۵]. «اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاءه من سوء ثنائیه علی الاحبار اذ یقول:، لو لاینهاهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم،، و قال:، لعن الذین کفروا من بین اسرائیل،، الی قوله:، لبئس ما کانوا یفعلون،، و انما عاب الله ذلک علیهم لانهم کانوا برون من الظلمه الذین بین اظهرهم المنکر و الفساد فلا ینهنهم عن ذلک رغبه فیما کانوا ینالون منهم و رهبه مما یحذرون و الله یقول:، فلا تخشوا الناس و اخشون،،...» ای مردم! از آنچه خداوند اولیای خود را با نكوهش از علمای یهود پند داده است، عبرت بگیرید؛ آنجا که می فرماید:، چرا عالمان دینی و احبار مردمان را از گفتار گناه آمیز باز نداشتند، و آنجا

که فرموده است:، آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، گرفتار لعنت شدند، تا آنجا که فرمود:، چه بد است آنچه می کنند، و خداوند آنها را بدین سبب نکوهش کرد که کارهای زشت و تباهی ستمکارانی را که در میان ایشان بودند، می دیدند ولی آنان را از آن امور باز نمی داشتند، به طمع رسیدن به چیزی از جانب آنان و ترس از اینکه در محذور واقع شوند، با اینکه خداوند می فرماید:، از مردمان نترسید و از من بترسید،... «ولو صبرتم علی الاذی و تحملتم المونه فی ذات الله کانت امور الله علیکم ترد و عنکم تصدر و الیکم ترجع، ولکنکم مکنتم الظلمه من منزلتکم و استسلمتم امور الله فی ایدیهیم، یعملون بالشبهات و سیرون فی الشهوات، سلطهم علی ذلک فرار کم من الموت و اعجابکم بالحیاه التی هی مفارقتکم...». و اگر شما بر رنج و آزار شکبیا می بودید و در راه خدا تحمل به خرج می دادید، زمام امور خدا به شما بر می گشت و از طرف شما اجرا می شد و شما مرجع کار مردم بودید. ولی شما خودتان ستمگران را در مقام خود جای دادید و امور حکومت خدا را به آنها واگذاشتید تا به شبهه عمل کنند و در شهوت و به دلخواه خود پیش روند. سبب تسلط یافتن ستمگران، فرار شما از مرگ و شیفتگی شما به زند است که از شما جدا خواهد شد. تا «ترس» هست، «ستم پذیری» هست. اگر «جبن» در دلها کاشته شود، «انظلام» درو می گردد. بالاترین ترس، ترس از مرگ است، ترسی فراگیر و همه شمول که با وجود عمومیتش نافذترین انواع ترس است. این ترس به سبب آن است

که انسان نمی داند مرگ حقیقتاً چیست، یا نمی داند با مرگ به کجا می رود و یا گمان می کند ه با نابودی جسمش ذات و حقیقتش نابود می شود. [۸۶] انسان از نابودی گریزان است، مطلق خواه است، عاشق کمال مطلق است و چون عشق به کمال مطلق دارد، می خواهد فنا نپذیرد. از هر نقص و فنایی منزجر است، نابودی را نمی خواهد. فطرتاً از فنا گریزان است و از مرگ هم به همین خاطر می ترسد، چون مرگ را فنا می داند و اشتباه بزرگش در همین است. اگر انسان از این اشتباه بیرون آید، دیگر ستمی نخواهد پذیرفت، همه ترسها که ریشه در ترس از مرگ دارد، رنگ می بازد. سید جمال الدین اسد آبادی، در مقاله ای با عنوان «الجین» به این مسأله پرداخته است و با زیبایی و دقت نظری تام این حقیقت را آشکار کرده که ریشه همه ستم پذیرها در ترس است و آن هم در ترس از مرگ. وی مقاله خود را با این آیات شریفه آغاز می کند که خداوند فرمود: «أینما تکنوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده.» [۸۷] «قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم.» [۸۸]. هر کجا باشید مرگ شما را دریابد گرچه در دژهای مستحکم باشید. بگو: مرگی که از آن می گریزید بیقین او دریابنده شماست. سپس به دنبال مقدماتی می نویسد: «علت چیست که انسانها به پستیها تن در می دهند و از رسیدن به عظمتها و آزادیها دست می کشند؟ همان عظمتها و آزادیها که عنایت خداوند، راه رسیدن به آنها را گشوده و هیچکس را برای سیر به سوی آن محروم نساخته است؟ چه چیزی است که آدمیان را از تلاش و



حرکت به سوی کمال باز می دارد، حال آنکه کشش فطری انسان به سوی آن است، بویژه اگر این مجاهدان و تلاش کنندگان، به عدالت خدا و وعده و وعید الهی مؤمن باشند و معتقد به ثواب جاودانه در ازای اعمال نیک و عذاب به خاطر ارتکاب اعمال بد؛ و به روز رستاخیز معترف باشند. روزی که هر کس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را می بیند و یا ذره ای کار بد کرده باشد جزای آن را خواهد دید. این گونه مردمان چگونه تن به یأس و ستم پذیری می سپارند و از مبارزه و تلاش دست می کشند و در لغزشگاهها فرو می غلتند؟ هنگامی که در جستجوی عوامل و اسباب این امور بر می آییم و ارتباط همه علتها را با معلولها بررسی می کنیم، می بینیم که همه آنها به یک یا چند عامل بر می گردند که منشأ همه ترس است، ترس آری ترس است که پایه های بنای مملکتها را سست می کند و عاقبت آنها را ویران می سازد. ترس است که روابط ملتها را مختل می کند و نظام ارتباطی آنها را بر هم می زند. ترس است که اراده حاکمان را ضعیف می کند و آنها را از تخت حکومت به پایین می کشد. ترس است که دلهای مردم جهان را ضعیف ساخته، باعث دوری آنها از حقیقت جویی و راستگویی می شود. ترس است که درهای خیر و برکت را به روی جویندگان می بندد و نشانه های هدایت و راه راست را از نظر سالکان پنهان می دارد. ترس است که تحمل خواری و پذیرش ذلت را بر آدمیان هموار می کند و رنج فقر و مسکنت را در نظر آنان بی مقدار جلوه

می دهد. ترس است که تحمل یوغ بردگی را بر گردن مردم آسان می نماید. ترس است که نفس انسانی را برای پذیرش اهانت، به نام صبر و شکیبایی آماده می سازد و قبول خواری را به اسم زیرکی و عاقل بودن تدارک می کند. ترس است پشت انسانها را برای حمل بارهایی به مراتب بسیار سنگین تر از آنچه می پندارند ممکن است در اثر شجاعت و اقدام برای مبارزه برایشان پیش آید، خم می کند ترس است که جامه ننگ و رسوایی را بر تن آدمی می پوشاند که روحهای پاک و همتهای بلند، مرگ و شهادت را به نزدیک شدن به یکی از آن خواریها ترجیح می دهند. آری انسان جبان و ترسو، سنگینی و سختی ذلتها را سبک و آسان می پندارد و زندگی در مسکنت و بدبختی را رفاه و امنیت می شمارد. کسی که خود را خوار و سبک می سازد، پذیرش حقارتها و ذلتها برایش آسان است، همانند مرده ای که از وارد شدن جراحتهای هیچ رنج و آزاری احساس نمی کند. بدتر از همه آنکه انسان جبان در هر لحظه از زندگی خویش شرننگ مرگ را جرعه جرعه می نوشد، اما با این همه به آن وضع راضی و خشنود است... ترس چیست؟ حالت و اماندگی در نفس انسان که او را از مقاومت در برابر امری که بر خلاف میل آدمی باشد باز می دارد. ترس یک بیماری روحی است که تنها به سبب نیروی حفظ وجود که خداوند آن را یکی از ارکان مهم حیات طبیعی آدمی قرار داده است از بین می رود (یعنی انسان جبان چون خود را در معرض خطر حتمی دید بر ترس خود غلبه می کند) برای این بیماری روحی

عوامل چندی وجود دارد که اگر در ماهیت و ریشه همه آنها دقت کنیم، می بینیم که مرجع و منشأ همه آنها ترس از مرگ است. در صورتی که مرگ سرنوشت هر زنده و سرانجام هر ذیرواحی است. مرگ وقتی معین و ساعتی معلوم ندارد. از لحظه تولد تا مرحله پیری، هر لحظه ممکن است مرگ فرا رسد، و جز خدایی که اجلها را مقرر کرده است هیچکس از زمان و مکان مرگ خویش آگاه نیست. «و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری نفس بأی أرض تموت.» [۸۹]. و حال آنکه هیچکس نمی داند فردا چه خواهد کرد (و او را چه پیش خواهد آمد)، و هیچکس نمی داند که در کدام سرزمین خواهد مرد. با این همه، ترس از مرگ شدت یافته، به جایی می رسد که به صورت بیماری کشنده در می آید و این بدان سبب است که انسان سرنوشت حتمی خویش را فراموش می کند و از آن وسایلی که خداوند برای به دست آوردن خیر دنیا و آخرت به آدمی داده است غفلت می ورزد و از آن نیروها و قوای خداداد در راه خودش استفاده نمی کند. آری، انسان آن چنان از خود غافل می شود که آنچه را که خداوند سبب بقای زندگی (و حیات و عزت) قرار داده است یعنی شجاعت و اقدام (برای مبارزه)، سبب نیستی و هلاکت می پندارد انسان جاهل خیال می کند هر قدمی که بردارد مرگ در کمینش و خطری در انتظارش است. با آنکه شخص جبان اگر نگاهی به آثار انسانی و آرمانهای دست یافته توسط عالی همتان کند و اینکه آنها به وسیله مقابله با خطرها به هدفهای خود رسیده اند، برایش روشن

می‌گردد که این ترسها جز اوهام و صداهاى فریبنده چیزى دیگرى نیست. آنها وسوسه‌هاى شیطان است که روحش را فرا گرفته و به وحشتش انداخته و از راه خدا باز داشته و از رسیدن به هر امر خیرى محرومش کرده است. ترس دامى است که گذشت زمان و پیشامدهاى بد روزگار آن را مى‌گستراند تا آدمیان را شکار کند و به وسیله آن دام امته‌ها و اقوام را گرفتار سازد. ترس دام شیطان است که به وسیله آن بندگان خدا را شکار مى‌کند و از راه خدا باز مى‌دارد. ترس علت هر پستی است و منشأ تمام صفات زشت به شمار مى‌آید. همه شقاوتها از ترس ناشى مى‌شود و هیچ فسادى نیست که عامل به وجود آورنده آن ترس نباشد. هیچ کفرى نیست که باعث و ایجاد کننده آن ترس نباشد. ترس پراکنده کننده اجتماعات است و پاره کننده روابط و دوستیهای میان مردم هزیمت دهنده لشکرها و سرنگون سازنده پرچمها. ترس است که پادشاهان را از آسمان عظمت به حضيض ذلت و خواری مى‌کشاند. چه عاملی در جنگهای میهنی خیانتکاران را وا مى‌دارد تا علیه کشور و جامعه خود خیانت کنند؟ آیا ترس نیست؟ چه چیزى دست ناکسان را باز مى‌کند تا رشوه گیرند؟ آیا ترس نیست؟ شاید برخی تصور کنند که رشوه گرفتن با ترس چه رابطه‌ای دارد. چنانکه دقت شود، ملاحظه مى‌کنیم که ترس از فقر است که باعث این کار مى‌شود و این ترس در حقیقت، از ترس از مرگ سرچشمه مى‌گیرد. به راحتی مى‌توان در مورد سایر صفات نیز به حقیقت پی برد، زیرا ترس از مرگ است که آدمی را

و اداری به دروغ‌گویی و نفاق می‌کند و به سایر صفات زشت و انواع فسادها می‌کشاند. انسان به سبب ترس برای گذران معاش خویش به هر فساد و پستی تن در می‌دهد. آری، ترس برای هر انسان دارای فطرت سالم ننگ و زشت است، بویژه برای مردمی که به خدا و پیامبر او و روز بازپسین ایمان دارند و امیدوارند که به پاداش اعمال نیک خویش و مقام والای جاودانی خود برسند. بنابراین شایسته است که فرزندان امت اسلام بنابر مقتضای اصول دین خود، دورترین مردم از این صفت (ترس) باشند. زیرا که ترس بزرگترین مانع در برابر انجام کارهایی است که خدا را خشنود می‌کند و مسلمان چیزی جز خشنودی خدا نمی‌خواهد کسانی که قرآن می‌خوانند می‌دانند که خداوند در قرآن دوست داشتن مرگ را نشانه ایمان معرفی کرده است و با آن مخالفان و معاندان را آزموده و در نکوهش کسانی که مؤمن نیستند چنین فرموده: «الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیه الله او اشد خشیه و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا - اخرتنا الی اجل قریب...» [۹۰]. آیا ننگریستی به کسانی که به آنان گفته شده دست نگاه دارید (از جهاد) و نماز بر پا دارید و زکات بدهید؟ پس چون جنگیدن بر عهده شان مقرر گشت به ناگاه دسته ای از آنان چنان از آدمیان می‌ترسند که ترس از خدا یا ترسی شدیدتر، و گویند: پروردگار ما، چرا جنگیدن را بر عهده ما مقرر کردی؟ چرا تا زمانی نزدیک به ما مهلت ندادی؟... آری اقدام کردن در راه

حق و دادن مال و جان در راه اعتلای دین خدا، نشان افتخار مردم مؤمن است. کتاب الهی به آن بسنده نکرده است که مردم نماز را بر پا دارند و زکات دهند و دست از بعضی امور باز دارند، بلکه اینها را کارهایی دانسته است که مؤمن و منافق در آن شریکند، بلکه یگانه دلیل ایمان داشتن را دادن جان برای اعتلای کلمه حق و در راه استقرار عدالت دانسته و حتی آن را یگانه رکنی دانسته است که اگر آن نباشد سایر رکنها قابل اعتنا و اعتبار نیست. مبدا کسی گمان کند که ممکن است دین اسلام و ترس در یک دل جمع شود. چگونه چنین چیزی امکان دارد با اینکه هر جزئی از این دین نمایشگر شجاعت و اقدام در راه خدا و مبارزه است. ستون و تکیه گاه دین اسلام خالص بودن برای خداست و تهی شدن از هر چیزی جز خدا برای دست یافتن به رضای او مؤمن کسی است که یقین داشته باشد که اجلها به دست خداست و خداوند هرگونه که بخواهد اجل آدمی را می رساند. بنابراین کندی در ادای وظایف، عمر کسی را افزایش نمی دهد و اقدام برای حق و مبارزه در راه آن دقیقه ای از عمر انسان نمی کاهد. مؤمن کسی است که جز در انتظار «یکی از دو نیکوترین» [۹۱] به سر نمی برد. یا اینکه با سیادت و عزت زندگی می کند و یا اینکه مقرب به خدا و خوشبخت می میرد و روحش به اعلی علین بالا می رود و به کروبیان و فرشتگان مقرب ملحق می شود. کسی که گمان می کند که می توان ترس و ایمان داشتن به آنچه

محمد (ص) آورده است را جمع کرد، خود را فریب داده و عقلش را تباه کرده و بازیچه هوا و هوس خویش شده است و هیچ بهره ای از ایمان ندارد. هر آیه ای از آیات قرآن گواهی می دهد که انسان ترسوی مدعی ایمان دروغ می گوید...» [۹۲]

دینداری با ترس و انظلام قابل جمع نیست و بی گمان انسان حقیر و ذلیل و در اسارت ترس نمی تواند از ستم و بیدادگری جلوگیری کند: «لا یمنع الضیم الذلیل» [۹۳]. افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی توانند ظلم را از خود دور کنند. برترین این حماسه ها، حماسه حسین بن علی (ع) است که به تعبیر ابوالعلا معری افق از خون او و پدرش سرخ فام است: «و علی الدهر من دماء الشهدین علی و نجله شاهدان فهما فی اواخر الیل فجران و فی اولیاته شفقان» [۹۴]. و بر روزگار خون دو شهید - علی و فرزند برومندش (حسین) - گواه است که اواخر شب به شکل فجر در می آید و در اوایل غروب به شکل شفق سرخ فام جلوه می کند. حماسه حسن (ع) شاهی گویا بر این حقیقت است که ایمان و تسلیم ستم شدن باهم سازگار نیست و اینکه مسلمان، غیر خدا را بنده نیست و در برابر هیچ فرعون سرخم نمی کند و انظلام نمی پذیرد. رمز قرآن این است و حسین (ع) آموزگار این رمز است. چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت راز هر اندر کام ریختخاست آن سر جلوه خیر الامم چون سحاب قبله باران در قدمبر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویر آنها کارید و رفتتا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد بهر حق در خاک و خون

گردیده است پس بنای لا اله گردیده استما سوی الله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونی سرش افکنده نیست خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد تیغ لا چون از میان بیرون کشید از رگ ارباب باطل خون کشید نقش الا الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم [۹۵]. آن اسوه نیکوی ستم ناپذیری که جلوه حق و تجلی قرآن بود، مرگ را چون گردنبندی در گردن دختران جوان توصیف کرد و خود را مشتاق دیدار از گذشتگان و لقاء الله معرفی کرد: «خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیرلی مصرع انا لاقیه.» [۹۶]. مرگ بر فرزند آدم مسلم است و چون گردن بند در گردن دختران جوان می ماند چقدر مشتاق دیار گذشتگانم هستم، آن چنان که یعقوب را به دیدار یوسف اشتیاق بود. و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد. حسین (ع) نمونه برجسته انسان مکتبی است؛ مکتبی که در آن انس به مرگ نشانه ایمان است و اسوه های آن به مرگ و شهادت عشق می ورزیدند و در نظر آنان مرگ گواراتر از نوشیدن آب بر تشنه بود. ابوالائمہ، علی (ع)، تربیت شده پیامبر (ص) می فرمود: «والله لا بن ابي طالب انس بالموت من الطفل بشدی امه.» [۹۷]. به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ، از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است. آن قهرمان همه عرصه های انسانی، سخت مشتاق و دوستدار مرگ و شهادت بود: «ان احب ما انا لاق الی الموت.» [۹۸]. محبوبترین



چیزی که دوست دارم ملاقاتش کنم، مرگ است. «فو الله انی لعلی الحق و انی للشهاده لمحب.» [۹۹]. به خدا سوگند که من برحقم و بی گمان عاشق و دوستدار شهادت‌م. نصر بن مزاحم منقری نقل کرده است: هنگامی که امام برای نبرد با قاسطین به سوی شام در حرکت بود، بین راه در مکانی به نام بلیخ که در ساحل فرات بود فرود آمد راهبی از صومعه خود نزد علی (ع) آمد و گفت: پیش ما نوشته‌ای است که از پدران خود به ارث برده‌ایم و آنرا اصحاب عیسی بن مریم (ع) نوشته‌اند. آیا آن را بر شما عرضه بدارم؟ علی (ع) گفت: آری، آن چیست؟ راهب شروع به خواندن آن نوشته کرد که در آن سخن از ظهور پیامبر امی و سیره و روش او به میان آمده بود. همچنین مسائل پس از رحلت پیامبر و برخی از ویژگیهای امام علی (ع) در آن یاد شده بود، از جمله این حقیقت: «الدنیا أهون علیه من الرماد فی یوم عصف (به) الريح، و الموت أهون علیه من شرب الماء علی الظماء (الظمان). يخاف الله فی السر و ینصح له فی العلانیه، ولا یخاف فی الله لومه لائم.» [۱۰۰]. دنیا در نظر او بی ارزشتر از خاکستری است که روزی طوفانی، طوفان بر آن بتازد و مرگ در نظرش گواراتر از آبی است که تشنه کامان نوشند. در نهان از خدا می ترسد و در عیان برای خدا نصیحت می کند. او در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده‌ای بیم ندارد. منطق قرآن کریم و سیره نبوی به چنین تلقی؟ نگرشی به دنیا، زیستن، مبارزه کردن و رفتن می خواند آن که به

چنین مرتبه ای نایل می شود نه ستم می کند و نه ستم می پذیرد؛ از همه عوامل تباه کننده انسان و انسانیت آزاد می شود، چنانکه رسول اکرم (ص) در دعای خویش از کلیه اسباب تباهی و ستمگری و ستم پذیری به خدا پناه برده است: «اللهم انی اعوذ بک من الفقر و القله و الذله و أعوذ بک ان أظلم او أُظلم.» [۱۰۱]. خدایا از ناداری، کمبود و خواری به تو پناه می برم و به تو پناه می برم از اینکه ستم کنم یا ستم پذیرم.

## پاورقی

[۱] الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸؛ البته یعقوبی در تاریخش (ج ۲، ص ۱۷ می نویسد که سن رسول خدا از بیت سال گذشته بود که در حلف الفضول شرکت کرد.

[۲] محمد بن حبيب البغدادی، المنمق فی أخبار قریش، صححه و علق علیه خورشید احمد فارق، الطبعة الاولى، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ق. ص ۱۸۷؛ التنبیه و الاشراف، ص ۱۷۹؛ و نیز ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷؛ الوالحسن المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالاندلس، بیروت، ج ۲، ص ۲۷۰؛ برهان الدین حلبی شافعی، انسان العیون فی سیره الامین المأمون (السیره الحلبیه)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۱۳۲؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، صص ۱۵۸ - ۱۶۳.

[۳] ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ التنبیه و الاشراف، ص ۱۷۹؛ المنمق، صص ۱۸۶ - ۱۸۹؛ البدایه و النهایه، ج ۲، صص ۳۵۵ - ۳۵۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۱؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۳۰؛ عیون الاثر، ج

١، ص ٦٨؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ١٤، ص ١٢٩؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٢٢٠؛ الوفاء باحوال المصطفى، ج ١، ص ١٣٦؛  
انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٢؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ٢، صص ١٥٨ - ١٥٩.

[٤] مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٧٠؛ عيون الاثر، ج ١، ص ٦٧؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٢٢٠؛ انساب الاشراف، ج ٢، حقه وعلق  
عليه محمد باقر المحمودى، الطبعة الاولى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٤ ق. ص ١١.

[٥] التنبيه الاشراف، ص ١٧٩؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٧١؛ البدايه و النهايه، ج ٢، ص ٣٥٦؛ و نيز ر.ك: انساب الاشراف، ج  
٢، ص ١٣؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ٢، صص ١٦١ و ١٦٤.

[٦] التنبيه و الاشراف، ص ١٨٠؛ ابن اسحاق نقل کرده است: «لقد شهدت فى دار عبدالله بن جدعان حلفاً ما احب ان لى به حمر  
النعم و لو ادعى به فى الاسلام لا-جبت.» (در خانه عبدالله بن جدعان در پيماني شرکت کردم که دوست ندارم به جاى آن  
شتران سرخ موى داشته باشم و اگر در اسلام هم به چنان پيماني دعوت شوم مى پذيرم.) سيره ابن هشام، ج ١، ص ١٤٥؛ و نيز:  
تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧؛ الطبقات الكبرى، ج ١، ص ١٢٩؛ السيره الحلبيه، ج ١، ص ١٣١؛ الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص  
٤١؛ البدايه و النهايه، ج ٢، ص ٣٥٧؛ سيره ابن كثير، ج ١، ص ١٣٠؛ الوفاء باحوال المصطفى، ج ١، ص ١٣٦؛ انساب الاشراف،  
ج ٢، ص ١٢ و ١٥؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ٢، صص ١٥٩ و ١٦١.

[٧] سيره ابن

هشام، ج ١، صص ١٤٥ - ١٤٦؛ الكامل فى التاريخ، ج ٢، صص ٤١ - ٤٢؛ سيره ابن كثير، ج ١، ص ١٣٠؛ البدايه و النهايه، ج ٢، صص ٣٥٧ - ٣٥٨؛ السيره الحلبيه، ج ١، ص ١٣٢؛ و نيز ر.ك: انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٤.

[٨] تفسير نمونه، ج ٢، ص ٢٧٩.

[٩] مسند الشهاب، ج ١، صص ٣٣٦ - ٣٣٧؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٣، ص ٣٠٥؛ كنز العمال، ج ٦، ص ٨٩؛ عبدالقادر الجيلانى، الفتح الربانى و الفيض الرحمانى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٠ ق، صص ٤٦ و ٨١؛ كنز العمال، ج ٦، ص ٨٩.]

[١٠] قرآن، حجر ٤١/.

[١١] قرآن، نساء ٩٧/ - ١٠٠.

[١٢] ر.ك: جعفر مرتضى العاملى، الصحيح من سيره النبى الاعظم، قم، ١٤٠٠ ق. ج ٢، صص ٢٢١ - ٢٢٤.

[١٣] محمد خاتم پيامبران، ج ١، ص ٢٤٦.

[١٤] كليات اقبال لاهورى، ص ٧٧.

[١٥] محمد خاتم پيامبران، ج ١، ص ٢٥١.

[١٦] كليات اقبال لاهورى، صص ٢٣٥ - ٢٣٦.

[١٧] قرآن، حج ٣٩/ - ٤٠.

[١٨] ر.ك: محمد حسين فضل الله، الاسلام و منطق القوه، الطبعة الثانيه، الدار الاسلاميه، بيروت، ١٤٠١ ق. صص ٤٩ - ٥٦.

[١٩] قرآن، غافر ٣١/.

[٢٠] قرآن، اعراف ٢٨/.

[٢١] قرآن، نحل ٩٠/.

[٢٢] قرآن، نساء ١٣٥/.

[٢٣] قرآن، يونس ٤٤/.

[٢٤] امام كاظم (ع) به هشام بن حكم فرمود: «ان الله على الناس حجتين: حجه ظاهره و حجه باطنه؛ فاما الظاهره فالرسل و الانبياء و الائمه - عليهم السلام - و اما الباطنه فالعقول.» (خداوند به مردم دو حجت دارد: حجت آشكار و حجت پيمان؛ حجت

آشکار رسول و پیامبران و امامان (ع) هستند و حجت پنهان مردم است). الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

[۲۵] آیات ۳۱ تا ۳۳.

[۲۶] قرآن، احزاب / ۶۴-۶۶.

[۲۷]

قرآن، احزاب / ۶۷-۶۸.

[۲۸] قرآن، اعراف / ۳۸.

[۲۹] قرآن، اعراف / ۳۹.

[۳۰] قرآن، بقره / ۷۸.

[۳۱] ر.ک: سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، ج ۱، صص ۲۰۷ - ۲۰۸؛ ده گفتار، صص ۹۱ - ۹۳.

[۳۲] «قال رجل للصادق (ع): فاذا كان هؤلاء القوم من اليهود لا يعرفون الكتاب الا بما يسمعون من علمائهم لا سبيل لهم الى غيره، فكيف ذمهم بتقليدهم و القبول من علمائهم، و هل عوام اليهود الا- كعوامنا يقلدون علماءهم؟ فقال (ع): بين عوامنا و علمائنا و عوام اليهود و علمائهم، فرق من جهه و تسويه من جهه. اما من حيث استواوا: فان الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علمائهم كما ذم عوامهم، و اما من حيث اختلفوا فلا- قال: بَيْنَ لِي يَا بْن رَسُولِ اللَّهِ! قال (ع): ان عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح، و باكل الحرام و الرشاء و بتغيير الاحكام عن واجبها بالشفاعات و العنايات و المصانعات، و عرفوهم بالتعصب الشديد الذى يفارقون به أديانهم، و انهم اذا تعصبوا ازالوا حقوق من تعصبوا عليه، و اعطوا مالا يستحقه من تعصبوا له من اموال غيرهم، و ظلموهم من اجلهم، و عرفوهم يفارقون المحرمات، و اضطروا بمعارف قلوبهم الى ان من فعل ما يفعلونه فهم فاسق لا يجوز ان يصدق على الله ولا على الوسائط بين الخلق و بين الله، فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوه و من قد علموا انه لا يجوز قبول خبره ولا تصديقه فى حكايته، ولا العمل بما يوديه اليهم عن من لم يشاهدون و وجب عليهم النظر بأنفسهم فى امر رسول الله (ص)، اذ كانت دلائله اوضح من ان تخفى، و أشهر من ان لا

تظهر لهم. و كذلك عوام امتنا اذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر، و العصبية الشديده و التكالب على حطام الدنيا و حرامها، و اهلاك من يتعصبون عليه و ان كان لاصلاح امره مستحقاً، و بالترفرف بالير و الاحسان على من تعصبوا له و ان كان للاذلال و الالهانه مستحقاً، فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقه فقهاءهم. فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام ان يقلدوه، و ذلك لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لاجميعهم؛ فانه من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقه العامه فلا تقبلوا مناعنه شيئاً، ولا كرامه.» الاحتجاج، ج ٢، صص ٤٥٧ - ٤٥٨؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، صص ٩٤ - ٩٥؛ بحار الانوار، ج ٢، صص ٨٧ - ٨٨؛ الفيض الكاشاني، كتاب الصافي في تفسير القرآن، المكتبة الاسلاميه، طهران، ١٣٥٦ ش. ج ١، صص ١٠٥ - ١٠٦.

[٣٣] ماهيت آنچه پس از پيامبر (ص) روى داد بازگشتى به گذشته و رويکردى به جاهليت بود، چنانكه امير مؤمنان (ع) در باره آن فرمود: «حتى اذا قبض الله رسوله صلى الله عليه و آله، رجع قوم على الاعقاب...» (تا آنكه خداوند پيامبرش را به سوى خویش فرا خواند، گروهى به قهقرا برگشتند...) نهج البلاغه، خطبه ١٥٠.

[٣٤] ر.ك: قرآن، بقره ١٧٠؛ لقمان ٢١؛ احزاب ٦٧؛ انعام ١١٦.

[٣٥] او از شرکت کنندگان در بيعت عقبه ثانی و از جمله بدریون بود و در همه معرکه ها همراه پيامبر (ص) حضور داشت. وی کاتب، حافظ و استاد قرائت قرآن بود. در سال وفات او اختلاف زيادى است، اما در مجموع به نظر می آید در دوران

خلافت عمر در گذشته یا به قتل رسیده باشد، ر.ک: الطبقات الكبرى، ج ۳، صص ۴۹۸ - ۵۰۲؛ صفه الصفوه، ج ۱، صص ۴۷۴ - ۴۷۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، صص ۱۹۷؛ ۲۰۴؛ اسد الغابه، ج ۱، صص ۴۹ - ۵۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، صص ۱۶ - ۱۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، صص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۴؛ قرطبی مالک، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، دارالکتب العربی، بهامش الاصابه، بیروت، ج ۱، صص ۳۰ - ۳۱؛ ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۱، صص ۳۱ - ۳۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۳۰۴ - ۳۰۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۲۵۰ - ۲۵۶؛ شمس الدین الذهبی، العبر فی خبر من غیر، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۱، ص ۱۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲، صص ۲۶۲ - ۲۷۲.

[۳۶] ر.ک: محمد باقر بهودی، سیره علوی، ۱۳۶۸ ش. صص ۳۳ - ۳۴؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۴؛ مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۴۰؛ مستدرک حاکم، ج ۲، صص ۲۲۶ - ۲۲۷؛ ج ۳، صص ۳۰۴ - ۳۰۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۷۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، صص ۲۰۲ - ۲۰۳.

[۳۷] ر.ک: محمد محمدی الری شهری میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش. ج ۱، صص ۱۸۱ - ۱۸۳، ج ۴، صص ۵۱۲ - ۵۱۳؛ بابهای: «احادیث مجعوله فی وجوب طاعه السلطان» و «احادیث مجعوله لتثیت امامه ائمه الجور».

[۳۸] ر.ک: صحیح مسلم، تحقیق و تعلیق الدكتور موسی شاهین لایش، الدكتور احمد عمر هاشم، الطبعة الاولى، مؤسسه عزالدین، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۴، صص ۱۲۲ - ۱۲۳.



صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۳۳؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۵۲ و ۶۴.

[۴۰] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۴؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۵۰، ۶۲ و ۶۳.

[۴۱] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۵؛

[۴۲] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۹.

[۴۳] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۲.

[۴۴] کنز العمال، ج ۶، ص ۵۴.

[۴۵] همان، ص ۴.

[۴۶] همان.

[۴۷] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

[۴۸] «مسلم بن ابی بکره عن ابیه ابو داود سلیمان بن الاشعث السجستانی، سسن ابی داود، الطبعة الاولى، مطبعة الحلبي، مصر، ۱۳۷۱ ق. ج ۲، ص ۴۱۵؛ امثال این حدیث فراوان است حتی توصیه شده است که اگر کسی داخل خانه شما شد و دست دراز کرد که شما را بکشد، اجازه دهید این کار را بکند و واکنشی نشان ندهید و چون فرزند آدم (هابیل) برخورد کنید! ر.ک: همان، و نیز: کنز العمال، ج ۱۱، صص ۱۰۸ - ۱۱۳؛ صحیح البخاری، ج ۹، ص ۶۸۱.

[۴۹] الشیعه و الحاکمون، الطبعة الخامسة، دارو مکتبه الهلال، دارالجواد، بیروت. ۱۹۸۱ م. ص ۲۵.

[۵۰] تاریخ المذاهب الاسلامیه، دارالفکر العربی، قاهره ج ۱، صص ۱۱۰ - ۱۱۱؛ و نیز ر.ک: مسائل الامام احمد بن حنبل روایه ابنه عبدالله بن احمد، تحقیق زهیر الشاویش، الطبعة الثالثة، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۵۷.

[۵۱] همان، ص ۱۱۱.

[۵۲] ر.ک: هاشم معروف الحسینی، الانتفاضات الشیعیه عبر التاريخ، دارالکتب الشیعیه، بیروت، ص ۹۸.

[۵۳] المغنی فی ابواب التوحید و العدل، تحقیق الدكتور عبدالحلیم محمود، الدكتور سلیمان دنیا، مراجعه الدكتور ابراهیم مدکور، باشراف الدكتور طه حسین، الدار المصریه للتألیف و الترجمة، الجزء المتمم العشرين، القسم الاول، ص

[۵۴] القاضی اَبی یعلیٰ محمد بن الحسین الفراء، الاحکام السلطانیة، ص ۲۳.

[۵۵] به بیان کتاب الهی از زبان فرعونیان: «و قد افلح الیوم من استعلی.» (امروز آن کس که غلبه و برتری یابد او فیروزی یافته است). قرآن، طه / ۶۴.

[۵۶] تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۱؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۱۴۲؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷؛ محمد رشید رضا، تفسیر المنار، الطبعة الثانیة، دارالمعرفة، بیروت، ج ۵، ص ۱۸۱؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۷؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۳۱ (لاطاعه لمخلوق فی معصیه الله)؛ تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۱۲.

[۵۷] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۰؛ تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۹۴.

[۵۸] قرآن، نساء / ۵۹.

[۵۹] ر.ک: تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱.

[۶۰] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴۵، صص ۳۸۹ و ۳۹۱.

[۶۱] التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

[۶۲] ر.ک: میزان الحکمه، ج ۱، صص ۱۸۵ - ۱۸۶: «وجوب الخروج علی ائمه الجور».

[۶۳] «قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین» (بگو خدا را اطاعت کنید و رسولش را اطاعت کنید، چه اگر از اطاعت آندو سر بتابید فقط تکلیف خود را انجام نداده اید، و به او ضرری نرسانده اید، چه او مکلف به تکلیف خویش است و شما مکلف به تکلیف خویش، اگر اطاعت او کنید هدایت یابید و بر عهده پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نیست) قرآن، نور

[٦٤] الميزان فى تفسير القرآن، ج ١٥، ص ١٥٨.

[٦٥] نهج البلاغه، خطبه ١٩٢.

[٦٦] الخصال، ج ١، ص ١٣٩؛ بحار الانوار، ج ٧٥، صص ٣٣٧ - ٣٣٨.

[٦٧] نهج البلاغه، خطبه ١٧٣.

[٦٨] كنز العمال، ج ١، ص ٢١٦.

[٦٩] القاضى أبى عبدالله محمد بن سلامه القطاعى، دستور معالم الحكم و مأثور مكارم الشيم من كلام امير المؤمنين على بن أبى طالب كرم الله وجهه، مطبعه السعاده، مصر، ١٣٣٢ ق. (افست) صص ١١٣ - ١١٤؛ نهج السعاده، ج ٢، ص ٦٣٩.

[٧٠] كنز العمال، ج ٣، ص ٧٨؛ نهج البلاغه، حكمت ٣٧٤؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٨٨؛ تنبيه الخواطر، ج ٢، ص ١٢؛ مسند الشهاب، ج ٢، ص ٢٤٧؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٦٤؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ١، ص ٣٥٨؛ دليل الفالحين، ج ٢، صص ٢٨٨ - ٢٨٩؛ الجامع الصغير، ج ١، ص ١٨٧؛ فيض القدير، ج ٢، ص ٣٠؛ تاريخ المذاهب الاسلاميه، ج ١، ص ٧٢.١١٣ - كنز العمال، ج ٦، ص ٦٧.

[٧١] تاريخ الطبرى، ج ٦، ص ٣٥٧؛ نهج البلاغه، حكمت ٣٧٣؛ و نیز ر.ك: البيان و التعريف، ج ٢، ص ٢١٥.

[٧٢] تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٠٣؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧١؛ الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٤٨؛ فتوح ابن اعثم، ج ٥، ص ١٤٤؛ مقتل خوارزمى، ج ١، صص ٢٣٤ - ٢٣٥.

[٧٣] ر.ك: تفسير نمونه، ج ٤، صص ٩ - ١٠.

[٧٤] قرآن، نساء / ٧٥.

[٧٥] ر.ك: جواهر الكلام، ج ٢١، صص ٣٢٢ - ٣٢٤؛ الانتفاضات الشيعيه عبر التاريخ، ص ١٠١.

[٧٦] مجالس ابن الشيخ، ص ٤٠؛ وسائل الشيعه، ج ١١، ص ٦١؛ جواهر الكلام، ج ٢١، ص ٣٢٦.

[٧٧] ر.ك: الانتفاضات الشيعيه عبر التاريخ، ص ١٠٠.

[٧٨] همان، ص ٣٤.

[٧٩] وسائل الشيعه، ج ١١،

ص ۳۹؛ الانتفاضات الشيعيه عبر التاريخ، ص ۳۴.

[۸۰] ر.ك: الكافي، ج ۲، صص ۲۱۷ - ۲۲۶؛ وسائل الشيعه، ج ۱۱، صص ۴۵۹ - ۴۹۸؛ التبيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۴۳۵؛ مجمع البيان، ج ۱، ص ۴۳۰.

[۸۱] نهج البلاغه، كلام ۶۱.

[۸۲] شرح ابن ابى الحديد، ج ۵، صص ۷۸ - ۷۹.

[۸۳] تفسير المنار، ج ۱، صص ۴۵۷ - ۴۵۸.

[۸۴] الكافي، ج ۵، صص ۱۰۸-۱۰۹؛ تفسير نورالثقلين، ج ۲، ص ۴۰۰.

[۸۵] تفسير نورالثقلين، ج ۲، ص ۴۰۰.

[۸۶] تحف العقول، صص ۱۶۸ - ۱۶۹.

[۸۷] ابوعلى الحسين بن عبدالله بن سينا، رسائل، انتشارات بيدار، قم، صص ۳۳۹-۳۴۰.

[۸۸] قرآن، نساء ۷۸/.

[۸۹] قرآن، جمعه ۸/.

[۹۰] قرآن، لقمان ۳۴/.

[۹۱] قرآن، نساء ۷۷/.

[۹۲] «احدى الحسينين»: «قل يتربصون بنا الا احدى الحسينين...» (بگو آيا جز يکى از دو نيکوترين را براى ما انتظار مى بريد؟) قرآن، توبه ۵۲/.

[۹۳] سيد جمال الدين الافغانى، الشيخ محمد عبده، العروه الوثقى، الطبعة الاولى، دارالكتاب العربى، بيروت، ۱۳۸۹ ق. صص ۱۸۲ - ۱۸۶.

[۹۴] نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

[۹۵] مثنوى معنوى، دفتر سوم، ج ۲، صص ۲۲۳ - ۲۵۰.

[۹۶] شروح سقط الزند لابی زکريا يحيى بن على التبريزى و ابى محمد عبدالله بن محمد البطلمیوسى و ابى الفضل قاسم بن

حسين الخوارزمي، ج ١، ص ٤٤١.

[٩٧] كليات اشعار اقبال لاهوري، ص ٧٥.

[٩٨] اللهوف، صص ٦٠ - ٦١.

[٩٩] نهج البلاغه، خطبه ٥. ]

[١٠٠] همان، خطبه ١٨٠.

[١٠١] شرح ابن ابى الحديد، ج ٦، ص ١٠٠.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

